

بازدید شد  
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب	مخطوطات
موضوع	تالیف
شماره	۲۳۰۹
تاریخ	۱۳۰۲
شماره قفسه	۱۹۳۳
شماره ثبت	۲۱۶۳

بازرسی شد  
۳۷-۳۷

مجلس فهرست شد  
۲۱۶۳



۱۳۴۰-۴۰





بازدید شد  
۱۳۸۱

بازرسی شد  
۸۸-۴۳

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب	مستطاب
موضوع کتاب	
شماره	۲۳۰۹
شماره ثبت	۱۳۰۲
شماره دفتر	۱۵۳۳
شماره	۲۱۶۳

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۲۱۶۳

در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است

ع

در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است

تقریباً باغ و صفتی بفر  
مردمانند باغ و صفتی بفر

در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این کتاب است

مجله  
۱۱۶۲

کتاب پیرایه من تصنیف حکیم اعظم ارسطالیس  
رحمة الله عليه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام  
على سيد المرسلين وصلى الله عليه وآله واصحابه اجمعين  
**اما بعد** بدانکه ائمه دين ميسر و عمار ايرانيان و وزراي صاحب رسم  
و آئين و عهده دور بين اسكنتم الله في دار القصر والمعين **ديگر**  
چنين روايت ميكنند كه چون پادشاه معظم شهنشاه اعظم مالك الملوك  
الاسراي في العالم اولوالامر في الخافقين اسكنه ذوالقرنين حجر الله عليه

اراد

از دويست روم خراج گرفت و گيش و گريون و صرخان را با توابع در فرانس آورد  
و به شهر بلخ رسيد و در آنجا **نخست** داد و مدت فراوان نشست تا كه الله تعالى  
به ايشان عفو و شكوه انداخت و اسپهرايشان را با او افتاد مگردان زمان  
ارسطالیس حکیم در آنجا مانده چون این خبر بخون به سمع او رسید این کتاب را  
تصنیف کرد و به دست اسکنده فرستاد چون این کتاب را دیدند نام عسکر در کرداری  
لهیات مرفس شتافته و هر قدر که پیشند به بیمار که پستان شتافته خدای تعالی  
آن مریک و با از میان ایشان بدر کرد و غنیمت و کرم خداوند بود و سبب این کتاب  
و این کتاب را پیرایه نام نهادند از آن زمان تا این زمان در تمام عالم عبرت  
که بر اسپان پیدا شد در زمان او در این کتاب معلوم می شود و آن مرضی که بچولانت  
رسد وضع آن را در زمان گفته است پس هر ایشانی که در وقت که این  
کتاب را گفته دارند زیرا که پادشاه عسکر نمی شود و عسکر پادشاه است و وسیع

نمیشد و اگر ساز و سراج را اسپ می کشد و هر کجا که غم می نهیند اسپان ایشان را  
بمزل می رسانند و هم گفته اند که لقمه و آب مزاج می داند زیرا که الله تعالی آدم را  
از چهره هفتصد است که آن را عناصر رجب میگویند اگر ازین چهار چیز یکم باشد آن  
لحم از دانشش تمام نباشد و آب نیز عناصر رجب دارد و آن عناصر رجب را چهار چیز  
هستند است چرا که پشت در اینها چهار چیز می باید و اگر از آن چهار چیز  
یکی نباشد حلت و صلوات او پائین نخواهد شد و آن چهار چیز این است  
**اول** عاقل و عالم که وزیر است **دوم** خزانده داشته باشد **سیم** رعیت را  
مهربان دارد در رعیت کند **چهارم** سپاهی ماقوی دارد و سپاهی قوی نمی شود  
الایه اسپ و سراج رگبلی تا پشت می آید تمام باشد و هر شکی که واقع شود  
البته علاج اول بدانند و برداشش او واجب است و درین کتاب بیان میشود  
و هر اسپ که بدین صفت باشد بغایت سیکو بود **او صاف الفری** بلند باشد

و لادن

و گردن دراز باشد و دست او قوی باشد و خوب رو باشد و چشمها او بزرگ باشد  
باشد هم چون مجرمان که در خانه کهن آن لقمه حیران او شود و گوشها او چون  
بزرگ نمیشد و میان گوشها سراج باشد و دندانها او کوچک و قیام و تعجب است  
باشد و کشت ده نباشد و لب زیرین او از لب بالین او درازتر باشد و غلیظ تر  
و دم دراز باشد و در مکت کفایت باشد و پشت او سراج باشد و سینه او گدازد  
و میان دو سراج باشد و پر باشد و گردن او بزرگ باشد و سینه او فراخ بود  
و میان قد باشد نه بلند و نه کوتاه باشد و در خانه او موی نباشد و نمرگان او  
و جانش او چنانچه او در میان پادری او سیاه باشد و تیز نباشد و میان جانشی  
او سنگ نباشد هر محلی که بر او رجه گوشه اش است کند و در راه رفتن خود را  
میران دله و عدل بر او رود و هر چه او را پیش آید از او نترسد و در جنتان پاهای  
از هم فکری کند زلند و برابر هم رسند و در رفتار با ی را در زمین کشد و پاهای

۵. همبسم زنده گمان او کرد نباشد و اگر کین کوی او از بیکدیگر بزرگتر باشد کینت باشد  
 منزه و قیمت دارد و در حقیقت که سوار شوی روان براه باشد و چاکت بود در راه راست  
 در شب و صبح از سبک قاعده روش داشته باشد و در شش صبور باشد  
 و باب زود زود میگذرد و میان او باریک باشد و طویله نقری او پس در راه باشد  
 و سم او که باشد یعنی که سم چون سم شتر باشد و با شش لب او باریک  
 باشد و لنگرگاه او با مقابله با کردن باشد و پشت او خمیشت ماهی باشد  
 و پس باشد چای پیر او قوی باشد و حسی که دم بالا کرد و زود پایش آورد  
 و میان ساعی او که بود در پای برداشتن زود بر زمین برساند و در راه  
 و چاکت باشد و در درخت او قوی باشد که بهار او غلیظ باشد و در شتر  
 پاهای را از مقام دستها بگذراند و در آب که خستن نزدیک دستهای  
 در پشت او دراز نباشد و در خستن دم لاج نگیرد و جو را کینت بکند و خوش خوار بود

در حقیقت

۲. در حقیقت که شش کند و کج را کج ندارد و اگر ناکا چیزی در راه پند پس نشود و نرسد و  
 روان برود و اگر چانه راست او چپ تفاوت داشته باشد یا نظیر بود  
 زیرا که دو نده می باشد و اگر در خانه و اگر در سرب که در راه است میهند  
 دست چپ را در آب بزنند و به جانب چپ بایستد آن سبب نوم باشد  
 و پسندیدندیت این چیزها که نوشته شد شصت و هفتاد است که پان نقر  
 میشود و اگر این شصت هفتم در آب پدید آید و مشران آب به خوب نباشد  
 و نظیر داشته باشد و اگر این شصت و هفتاد شتر در یک آب باشد  
 لازم هر زنده شکل مرزایی که تا خوب باشد و آن دوازده شکل است که شکر عود ۱۰ باشد  
 و سه شکل است که در سه شکر کا باشد و سه شکر آشته باشد  
 پنهان است **شکر عود** یکی است که میان او باریک و خوب باشد

۷ دیدم کسی او نازک و دراز باشد سیم سغزی او بزرگ و سیکت باشد **پان** **سخت** است  
اول گوشهای او چنگ کش مهر باشد جیم دم او چون دم است درشته باشد سیم  
طوقی نظری است درشته باشد **پان** **سخت** اول بچدی او چون بچدی کاو باشد  
جیم جانها چون جانهای کاو باشد سیم خورش کاو درشته باشد **پان** **سخت** است  
اول شرکان او چون شرکان استر باشد جیم صورت مویکت شکل شتر درشته باشد  
سیم کردن او چون کردن شتر باشد و بدین شکل است بغایت خوب و مهرمند باشد  
لازم اگر این شکل درشته باشد سیکت بود چون شکل استر **پان** **سخت** کل **پان** **سخت**  
رنگت و الوانها رنگت و درایت کل نیز بگویم **پان** **سخت** **خمار** **رنگت**  
هر **پان** که خراگون باشد بغایت مهرمند و خوب بود و بدین رنگت **پان** **سخت** که پایهای  
او و طوقی نظری او و شرکان او و میان دم او و جانها را **پان** **سخت** باشد بغایت خوب  
و چلی نظری باشد **پان** **سخت** که بدین رنگت باشد چشم او و چانه او و **پان** **سخت** او دم

او

او پانای او و طوقی نظری او سیاه باشد بغایت خوب است **پان** **سخت** **پان**  
که بدین رنگت باشد و یاں و دم او دراز باشد رفتار او نیک میباشد خواه بدست  
و خواه بکل قایم می شود و رم و اگر باشد **پان** **سخت** **پان** **سخت** **پان** **سخت** که بدین رنگت باشد  
و پشت او چون پشت حرگور ازین است سرم خط سیاه داشته باشد و یاں و دم او و پانهای  
او سیاه باشد بغایت اسپیشک باشد زیرا که چمن **پان** **سخت** **پان** **سخت** **پان** **سخت**  
نباشد و سفید باشد **پان** **سخت** بود و **پان** **سخت** **پان** **سخت** **پان** **سخت** **پان** **سخت** که  
بدین رنگت باشد و سیاه و سفید بود قایم نباشد و اگر بغرض بود نیک است  
و صاف است که کل رنگت بود و یاں و دم او و میان پایها و چشمها را و طوقی نظری  
او سیاه باشد قایم بود و بغایت پسندیده است و اگر بدین رنگت باشد خردن او  
و چلی است **پان** **سخت** **پان** **سخت** **پان** **سخت** که بدین رنگت باشد چمنهای او **پان** **سخت**

۹ این اسپ در میدان دونه باشد و در راه قیام بود اما دیوانه باشد و در محل غرق باشد  
انکه اغازد و هم زرات باشد اما عسر دراز داشته باشد **اسپ برص** هر اسپ که بدین رنگ  
باشد خوش سرخ رنگ است و اسپ چهر رنگ و سفید رنگ خوب نمی باشد اگر باشد  
هم سهل باشد **اسپ چمر** هر اسپ که بدین رنگ باشد که ترکانها و پاهای او سفید باشد  
بروز کم بیند و اگر طویقنقاری او ویال او و دم او دراز بود و میان پاری او سیاه باشد  
مزمند می شود **اسپ لیل** هر اسپ که بدین رنگ باشد دست و پای او برکت باشد  
و دم دراز بود و او را او تیر باشد و پای او سفید باشد خوب است و دونه  
در هوار بود بلکه پورعه می شود **اسپ دهر روز** هر اسپ که بدین رنگ باشد  
و گرون کرد و بلند باشد و سیاه از سفید شتر باشد رهوار می باشد بلکه پورعه  
باشد و اگر گرون او راست باشد سخت دونه باشد و در راه رفتی درست باشد

دانه

و مزمند بود و هر اسپ که این چنین باشد و چشم خوار باشد آن اسپ بغایت  
سنگش و سخت رهوار باشد و دونه بود **اسپ سبز** هر اسپ که بدین رنگ باشد  
یال و دم او و ترکان او سیاه باشد بغایت خوب باشد و قیمت در بود و در کرما  
سخت باشد اگر ازین ما که گفته ام چیزی برعکس باشد خوب نبود فیضه که نظیر  
او سفید باشد این چنین است در شب تاریکی نمی بیند **اسپ چیل** که سرخ و سفید  
هر اسپ که بدین رنگ باشد و یال و دم او دراز باشد و طویقنقاری او سیاه بود  
در هوار و دونه باشد و اگر خایه او لفظه سیاه باشد و دونه باشد و بغایت  
مزمند می شود و قیمت او هر قدر که باشد خریدن او واجب است **اسپ ملیس**  
**باشد و لفظه سفید** و هر اسپ که بدین رنگ باشد سبک بود و اگر هر دو پای او سفید  
باشد قیمت در بود **اسپ موش رنگ** هر اسپ که بدین رنگ باشد بد نما بود اما



۱۱ جهت یاد برداشتن و سوره ی قایم باشد و چون صفت اسپهاسرینک کنیم چنان اسپهاسر شوم بکنیم  
 و بدایین اسم بنامیم که از فریدین آنها کنین و بدایین بر صاحب عین شود  
**اسپ قیچ که پای اوسیه باشد** هر اسپ که هم چنین پایداری او باشد چشم او سبز باشد  
 بغایت نهمند بود و بدخوابند و لکه اندازد و زرات باشد و دیگر اسپ سیاه گوشت که چشم زلف باشد  
 در شب کم بپزند و هر اسپ که در محل آب دهن دست چپ را در آب اندازد شوم بود و هر اسپ  
 که با وار ظفر صاف غنچه و هر اسپ که کفکته بی او موی داشته باشد و در شب غایب او  
 موی بود و در شب زانو موی بود و در دو سه شترکانه های او مور بود و در شب سنگ  
 موی بود و در او ان اسپ شوم باشد و هر اسپ که موی او کلاه باشد کم خوب می شود  
 و هر اسپ چشم او غبار سنگ داشته باشد در روز کم بپزند و اگر بیت چشم او داشته باشد  
 آن چشم سحر بپزند و هر اسپ چشم او دروغ باشد بد باشد اما جمله طایفه از امهات  
 گفته اند

گفته اند و مشهور است و هر اسپ که هر دو چشم او را غنی باشد نهمند نشسته باشد و هر  
 که پای چپ او سفید باشد شوم بود و هر اسپ که چشم او یا شترکان او سفید باشد  
 در روز کم بپزند و هر اسپ که بر او رود سر به شیب اندازد و در کل زار بر سر  
 به شیب اندازد و کرد آن اسپ عیب دار بود و هر اسپ که پیش او از پس او  
 بلند تر بود و ایم به بر او فرستد و هر اسپ که بر او مرود و دم را بلند دارد آن اسپ عیب دار  
 و هر اسپ که پس او از پیش بلند تر باشد معیوب باشد و هر اسپ که گریزنده و سخت  
 و دیوانه باشد و زرات باشد و هر اسپ که صاحب بر کرده باشد و لکه اندازد باشد و اسپ  
 که در محل رفتن به گسند و سمات اندازد و اسپ که در طریقی خوزن جو سپاس گذارد  
 و جو بلند آورد این تمام سپاس که این عمل دارند جمله خوب نیست چون  
 دانستید ای دگر می باید دانست پس معلوم باشد که بیت معرفت است

۱۳ در اسبست و بر هر ردی درمانه گفته می شود انشالله تعالی **باب**  
**در بیان امراض فرس اول اشاد ۲ کباب ۳ دخن چهار ۲**  
**جذام ۵ متمس ۶ غور ۷ شقان ۸ حمز ۹ تاسوره**  
**دسم بوس ۱۱ عجز ۱۲ عله ۱۳ نغز ۱۴ ملح ۱۵ نقد**  
**۱۰ سلطان ۱۶ قنقا ۱۷ مغناق ۱۸ فناسر ۱۹ غنقا**  
**۲۰ فو ۲۱ محل ۲۲ عصا ۲۳ سجال ۲۴ مرصه ۲۵**  
**۲۶ حی ۲۷ ای مرضها که هر نیشتم سلب اینها زاینها می شود اسپه**  
 که بغرقان است و منهد و با آب کرم بنهد و یا حنظل که عرق در درو صبر زور بیدارند و یا  
 انکه از جای بر سند کرم زین زور بکنند و یا از راهی که آمده باشد و سوار می که بود او  
 زلف بربندند یا گاه و بگاه سوار می نمایند و ستم سخت بکنند و یا سپار بدهند  
 و یا در دو و او را ببنند و یا در وقت خزان اسپه را به جل میکندارند و یا در ارض اول  
 کینه

می بنند و یا در شب بر منده می ناند و سر ما می بند هر کس که کبب مخفوفه زین انواع تا ۱۴  
 احتراز مخفوفه بران مسقط نخواهد شد و هر کس در هر خواهد که کبب او فریبند در یک  
 مقام دایم او را ببنند و صبر او بکشند و از اصاب دران اولی پیر میزند و جایی او  
 کرم باشد و سرد باشد و علقی او بکنند قاعده ببنند و از پنج جنس اولی خوش ببنند  
 ۱ قط ۲ کا ۳ جو ۴ کدوم ۵ قوله هر روز صدویست درسم او را ببنند  
 اینها که گفته ام ببنند که بغایت همین کعبه و از سراب او را آب ببنند و در شب  
 آب بپارد و منهد و در زنتان هر روز در وقت او را قشغور و تیار بکار دارند اول زردم  
 و شب بان تیار کنند و در کوشه اولی بکنند و در شب بان هر روز  
 بکنند تیار و هر روز بکنند پایب را اولی آب کرم ببنند و علقی که بچسبند  
 و هر کس که بکلی بدین طریق هر یک تیار دارد چنان فریبند که صفت است

۱۵ که نه او را سوار جوان شدن و نه او را پروان توان آوردن از قومی که میدهند و دیگر هر روز  
 و اگر هر روز بنشیند روزی به روزی دستها را پانای اسپ را بر روغن بنز یا به روغن  
 شیره بالند تا هفت یوم بدین ترتیب اگر نگاه دارند بغایت فربه و سیکو شود و در محلی  
 که فربه شده باشد و خواست که او را سوار شوند آن شیر قاعده دارد و پانایم  
**در پان سرج بستن** بر چون خواست که اسپ را زین بپوشد و روز زین  
 بقدر اسپ بگذراند و نسبت مانند و بعد از سه روز به پشت او سوار شود و بقدر که بخواهد  
 پرتاب او را بر بند اما باید که پیش از جای خود دست چپ را بر جنب باند تا پان  
 یوم او را چنین تعلیم کنند که آن هفت روز بعد از یک منزل باشد اگر اسپ بغایت  
 خام باشد که کفیه ام عمل نماید که سنگ شعله و قاعده سوار این است چون بدین ترتیب  
 آموخته شود قائم شود و صاحب را به منزل برسد و در جانی که سنگ باشد اسپ را

بیزانند

۱۶ نیز نماند و چنان اسپ را نگاه دارد که او را به منزل برساند و در محله سوار شود خود را در پشت  
 اسپ سبک دارد و دستها چنان می خود را راست بنهد و خطیلا و کله باشد و چاکت و اگر حرف  
 راست کرد اسپ را در کم کند و همین که سوار شود اسپ را بر آه اندازد و روان بگذرد بهمان صورت که  
 از جا برده هم چنان بکوهی بگذرد تا برود و رحمت او نهد تا بمثل برسد و آن زمان که بمثل  
 گرفتند او را به گردانند و پیوستند تا آب و نه عینی باو نهند الا آن محلی که خود  
 بطلبند طبعیدن اسپ آن است که آورند و اگر چنانچه اسپ را در میان راه آب بند  
 غم نباشد چرا که تا بمثل رسیده شود آن آب قطع شده باشد و اگر آن نماند و اگر  
 در راه سردی دیده باشد چوبی که بوی دهنند که سنگ است و اسپ را به نفس بگذرد و سوار  
 نشوند اتفاق اگر خضر اسپ در جانی نهاد یا مچند که نفس نیست و عروق را بکشد و سنگ او را بگذرد  
 و در کف هم اسپ باند که سنگ باشد چرا که برید را عادت همین است و اما در روز اسپ را  
 به نفس تواند داشت و اگر خواست که اسپ را بپوشد باید که یک روز قبل از رواندن او بپوشد

۱۷ تا یک به بند و شب علیق او را کم بکنند و پیش در پیش از آنکه اسب را بدویند  
هر روز در کشش اسب بگویند که ترا در میدان میدوانم اگر مسمع نمیشد و بخواهد دارد  
لذت نمیدارد که غلبه بر آید و می باید که چون از خانه میدان آورند سوار نشوند  
الا در میان میدان و در محلی که بدو اندن سوار می شود در سر و شیار اسب نشیند و قائم  
و سبکت در لغت و جا قرار گیرد و مرد باید که خود کج سوار شود و پایها را در کتف کند و دستها را  
سبکت کرد و اگر اسب سیر باشد بهتر است و با تمام سوار شود اما در آن جمله عنان است  
عنان راست نماید و یک تار یا نه اشارت کند و گفته است استه استه عنان را بکشید  
در راست کرد چون میدان تمام نماید اسب را به گردن نشاند و به پشت اند و زلف سبکت جا  
نیز بندند تا حرق خشک نماید و از روز علیق او در دست بندد و آن قدر که علیق آن شب  
خمش می خورد و بعد از آن سه شب بدان طریق علیق بندد و هر کس در روز و در وقت  
بر اسب زیان سوار شود و در شش بر او خفند به چپ لکه اسب از حرکت و مهر مند و غیرت دارد

در اسب گار

۱۸ در پیچیده راست خطی از تر کف او در دست و در بر و راه سخت با غیرت بند دست نشود مگر در  
چیز است اگر نه از غیرت باز نماند و در دست کرداند و برهنه و قوی باشد و از پا در نیاید و چون شکل  
اسبان و مهر و عیب و نیک و بد و رنگ و خوی اسبان و نگاه در اسبان و سوار شدن  
گفتم سار و عسکریان را بیان کنم **در بیان عمر فرس** پس معلوم نماید  
که اسب را از دندانهای اسب مر باید شناخت اول دندان کوزه از شب و عدد مر آنست  
و بعد از آن در دیگر از بنا بر می آید و این چهار دندان ابتدا بر اسبان عسکریان است که سوار  
و دو دندان دیگر پیش آنها سوار شود از او اسطاعت میگویند و در کتب راه است  
دو دندان دیگر که بر آید از راه با عیانت نام نه که اندک در آن اسب چهل  
دو دندان دارد اگر خشک و در دندان دوازده دندان در پیش دارد و سی دندان  
دیگر که از او پیش است و اسب را به سوار می کنند دندان کوزه مر کشاید و با چهار که اینچنین باشد

۱۹ در پنج یک دندان بیشتر پیدا می شود و اسب در محل گزینخ دندان او قایم تر است  
 شش که از یک طرف دندان او یک دندان نمیدارد و قایم باشد و در مغز است که یک  
 دقیقه او از یک طرف سه دندان آن طرف مرئوف و در شش است که میان دندانهای او  
 گرد می شود و در نه سگ کی میان دو دندان او هر یک جای یک دانه جوهری می شود  
 سوراخی می گردد و در ده یک کی که تمام می شود بعد از آن کس نمی شناسد  
 زیرا که او عاقل می باشد که سال اسب از جهت مهر اسب که علی خور  
 وجود است در سمات نیندازد آن اسب از پنج جز بک ندارد و سخت گیند  
 می باشد و مهر اسب که دندان او سه چون دندان شتر باشد کس سال او را کم نوا  
 دان است و مهر کس راه به او نبرد و بعضی که می دانند از آن سبب است که است  
 چینه های او کوچک و عمیق مرئوف و بدی عدت توان شناخت و چون در سال  
 اسب و شناختن این عدت است آنها گفته ایم در سبب شکسته و علی ان سپان  
 کلمه

کیم **باب در بیان امراض اسبان و علی او** پس معدوم باشد که در اسبان علت  
 واضح می شود که بک نوع است و در چند یکی سقاغ و دیگر سکرغ و این هر دو  
 از سر پاشد و بیان آنرا آن هر علت از دندان و دماغ اسب بک طرف است  
 و لیکن عدت سقاغ است که از دماغ اسب است و حرکت می آید و سکرغ  
 اندازد و دماغ را به پور می رسد و سوراخ دماغ را از سوراخ می گردد و او از سینه  
 و نفس او سنگ می آید **علیه او** است که از هر دو طرف سینه او خون بتانند و بعد از  
 کافور در غفران بگویند و در وقت نماز شام بدماغ آن اسب از سوراخ بی نفس بزنند  
 تا در دماغ او به بالا برود و بعد از آن روغن بنفشه بدماغ او بپاشند و دیگر اگر بدان منف  
 بتانند یک درهم اندوز و یک درهم غفران و نیم درم کافور با هم دیگر بکوبند و این  
 بگویند و مخلوط سازد و در دماغ اسب او بپاشند و دیگر اگر این علی او نشود بتانند

دورم شویز و دورم رنچل و دورم زکینا و دورم چخ کاشنی سبب و دیگرم زعفران  
چنانکه جمله درهم باشد داین درود را تمام در دویست درم سرب به جوشانند  
وصاف نمایند و بعد از آن چنان بچشند که از سه بخش آن یک بخش بماند  
و یک درم نطفه سفید داخل نمایند و هر کس که از اول درود را در هم مخلوط کرده است  
هم شتر باید که سه قسم نماید و در سنی آب بریزند و در سنی حلقی آب بپزند و  
دیگر اگر بدین عسل هم زود و بستند برکت بودند و قدر از زاینه و پاره کوه گاه  
جمله به عسل سبز خیر کنند و گرم کنند بقرغان و در تیره آویزند تا بخار در دماغ او برود و گرم  
بگرم در سر آب بپسند که آن علت برود و دیگر اگر بدین عسل هم زود بستند  
از کربس حیض عورتان و در زیر دماغ آب و دود کنند و نیز در آب بریند تا گرم کنند  
دیگر اگر جوی در مان به نشود بیکاره اندونه بکشد برشند و یکت خورد نماید و در دماغ  
آب او قره نماید و بعد از آن سبب پاره کوه او فر بکشند و صند زین و کلب

در ایام

در پنی بچکاند و اگر در فصدع باشد یک سبز نیم است که بعرب کلباب میگویند و دیگر کی  
قوله باید که برکت از آن در تیره آویزند چنانکه بوی او بدماغ نبرد بعصیت حق و صحت یابد  
و بعد از آن یکت ذره روغن کعبه در دماغ آویزند اما چرت است که کربس حیض عورتان  
و دود کنند و قدری اندوز که گفته ایم او قره نمایند و روغن شیره در دماغ او بپاشند  
و آن دردی که بدین نوع است **سکر غو** میگویند بدانکه سبب است که آب زرد  
از دماغ آب می آید و بسیار لگت میکند و سر و دماغ صاف به پای خف می مالند  
**علاج** او است که سبز را بکوبند و با پانزده مهر هم دیگر خیر کنند و بچشند که پاره  
روغن صوصام به لفظ ترک است داخل نمایند و به پزید چندانی که روغن خیر را هم جدا کنند  
و دورم نطفه درش اندازند و چند نوبت در دماغ آب بچکاند که نافع باشد **دیگر**  
اگر بدین عسل هم زود قدری روغن بند در تاوه کنند و گرم به جوشانند و قدری است  
وزان بریزد و تیره آب بدان گرم کنند و گرم گرم در سر آب بکشند که باین دولت برآید  
و در جلیع منیت همه دردی عسل یکت است اما چند خیر است که در اندون حلقی آب پان سبب

۲۴ عدمت او آن است که زجا نه چسبند و علیتی نه خورد و زردماغ نفس نکشد و آب زرد هین  
او پاید و چشماهای او کوچکت گفته و هر چه که می خورد خواهد است و خواه هر چه باشد از دماغ او  
پرسن آید **علاج** او آن است که شام کو سفید مویینه دریاون بگویند و در دماغ نکشند  
و شش لعاب زنند و در حسی آب بپزند زنند و قطر بپزند و اگر قطر نباشد قطره کشند  
تر کنند و بپزند که بخورد که نافع است و اگر در حسی حال آب لگت کند آن علت از دور  
شود **بواسیر** عدمت او آن است که در دماغ آب واقع شود و آب زرد که  
از دماغ او پاید **علاج** او آن است که قلی زلفار و قدری زرد چوبه سیاه و صندل  
زرد هر یک درم بابت بخردند و هم چون مرهم سازند و اگر درم آن علت پیدا شود  
باشد و اگر پیدا نباشد بر بنفشه کهنه سفید طعم کنند و بر آنجا که علت باشد بپزند تا سه  
روز چینی کنند و بعد از سه روز بزید تازه مالش کنند که نافع باشد و بعد از آن قدری  
زفت و جام سفزی با پاره لفظ این را در هم بپوشانند و مرهم سازند و هر روز دو بار  
بایینه کهنه طعم کنند و بر آن بپزند و اگر بدان خوب نشود **دیگر** بتند چرخ درم که

علاج

و ده درم غسل و پنج درم مرد اسکت و سه درم سیلیکون این ماده را بگویند و هم دیگر مخلوط  
و مرهم سازند و هر روز دو بار بر آن بپزند که صحت یابد و اگر چنانکه آن دقت میکند  
جمع شده باشد به زرد بریدن مینت و بعد از بریدن سیر و رغن تخ و قدری نمک در هم  
بگویند و مرهم سازند و آنجا که بریده اند بپزند که یک ساعت بگذرد چنان بر سر آن  
بواسیر زنند در خوش بپزند و بعد از آن پست درم سیلیکون و ده درم مرد اسکت  
و سه درم رغن زیت و سه درم سرکه و ده درم شکر در هم بگویند و مرهم سازند  
اینها را که کوفتند اشقی و سرکه داخل و بعد از آن این را در آن قاشق شده بپزند  
و در روزی دو بار بپزند که نماند و بر آن بپزند که آن علت بواسیر از آن  
برود **قولوم** ای علتی که در سردماغ اسپان در لبها اسپان ظاهر شود  
یا بر جانهایی اسپان بدرجی آید **علاج** او آن است که با دخیان بگویند و مرهم سازند  
و در سر آن بپزند تا خشکت نفع و بپزند و اگر آن کهنه مانده باشد از دم خوش موی  
بکنند و بپزند تا که به برد و بپزند و بعد از آن بعد از دو دانه شمشیر و یا مغز دو دانه شمشیر

و قدری درمان موشق به هم دیگر هم سازند و بر جای آن نهند که کس نه **مرض**  
**بچلچیان** عدست او آن است که ز پای کپ آب زرد و حرکت سپاید  
**علیج** او آن است که در راه پوست نند که تا حرق به کند و به کردارند و بعد از آن به جاپ  
 او را به شومند و کردگان به سوزانند و در غا و ن به کوبند و به پزند یا شب و قلم زلف را بکنند  
 و جلد در کس که آب نیده باشد بکنند و بر پای کپ به بندند و نیز تر به رنگند و اگر در  
 و در بار نطفه و شمع و زفت اسه را داخل نمایند و روزی دو نوبت بر آن به بندند  
 آن نیز هم نیت است **ارکیت** اگر پای کپ ارکیت باشد عدست او آن است  
 که گرمی شود و بعضی بر همه اعضا می شود و بعضی تا زوی کپ میرسد و موی پای  
 او را می برد **علیج** او آن است که اول به بون آن قدر بنشیند که هیچ سردی  
 نماند و کاسه کاسه لبث را بکوبند با پ زبینه و آنچه را در لبث در شراب بپوشند  
 آن قدر که تمام شود و بعد از آن در غا و ن بکوبند چنانکه مرهم شود و بر سر آن مرض بندند  
 که نافع باشد **مرض ترش** این یک علت است که چشم پنهان یا بر ماغ دانه دانه کردی

آید و بعضی ترش شده می شود و بعضی چنان آبله می شود که هر قدر چیزی که باور سپید خون مایه  
 زرد روان می شود **علیج** او آن است که ز رخ زرد و امک و کوش در از هر یک یک دم  
 و نیم و یک دم در مان همش این جمل را خورد بکوبد و غسل یا میزد و مرهم سازد  
 و در باران دانه به نند **دیگر** اگر نیز یک چشم کپ باشد حتی طایفه که  
 که در چشم او زود و این دارد که گفته ام بر آن به بندند تا یازده روز آن چشم  
 و بعد از آن از بار درند و مغز اسفنج کهنیده و خمیر ترش و خایه مرغ بامید بکنند  
 و هر روز دو نوبت بر آن به بندند تا شش شود و بعد از آن چشم کوفته بسوزانند  
 خاکشیر آن نسبت دم و هر دو کشت ده دم و کولمک پنج دم و زفت ده دم  
 و نطفه خ دم و روغن کاد ده دم و روغن زیت پت دم و شمع زعفران یازده دم  
 بپزند و این دارو را در سهم کوفته در آن قاشق ده نهند و هر روز دو نوبت



۲۷  
 بر پشت که نه سب و نه در آنها که مرض است بک نشیند و این مرهم در بالای آن بیند  
 و اگر این مرض در گرد چشم اسپان می شود **قویا** این یک علت است که در سر و رخ  
 و در گرد چشم اسپان می شود و آزار آن در می کند و وقت می شود که چشم اسپان  
 نام می کرد و این علت بد اگر گرد چشم بدر زود و این علت در لغت میان مردم است  
 و بر کوس لها و بر ربه بسیار است **علاج** او آن است که آن آب را بنشیند  
 بشویند و دیگر صابون آن قدر بشویند که تازه شود و بعد از آن زنجیر سیاه  
 و زنجیر زرد و ووش کار و صفت بلوط دانه اینها را بآب صابون خمیسه کنند  
 و بدین ترکیب مرهم سازند و در وقت چشم بپزند که در آن  
 سنگ است و می باید که در چشم آب بریزند و در آن که داروی سنگ است  
 کنند که آب بنشیند و یک دفعه نگاه بر آن بنشیند تا یک روز بگذرد و بعد از آن  
 کرب

۲۸  
 مرهم بنا باشد در یک صحن بکشند که شیشه نهشته باشد و یکپاره بگویند  
 تا که صم چون آرد شود بکشند و پست درم از آن و ده درم سنگ را سخ و چ درم  
 مرد استگند و ده درم سفید اج و پنج درم سکنجبین و چهار درم روغن زیت اینها را  
 در باون بگویند و مرهم سازند و در هم دیگر بر روغن زیت لب وند و اگر سخت باشد  
 سر جوش سرکه تیز در آن بکشند و آن قدر بوند که مرهم سنگ گردد و در روز دیگر  
 بر سر آن علت بنشیند و هر وقت که مرهم بردارند بک نشیند و باز مرهم بکشند  
 تا صحت یابد **سوز** این یک دردیست که در شب جانها را کسب می شود علت  
 او آن است که آب زرد لوز برود **علاج** او آنست که در آب این درج بکشند و اگر  
 سوراخ داشته باشد آهن قف داده باندرون سوراخ بکشند تا به حدی که به طم در دسترس  
 و بعد از آن و صابون و بر کرده کا و در هم بگویند و مرهم سازند و در روی بنشیند

۹۰ کرمه بمانند و در آنجا پنهانند که شفا یابد **علیه دیکر** هر سب که در چشم او چربی برآید  
عدمت او است که می خشد در برمی خیزد و بار سپر کفایت کند سب این علت است  
که عرق دارد و برهنه نمایند و یا در حیات سرد پنهانند **علیه** او آن است که سر کین  
پرستو بلفظ حرکت توه لا غیر میگویند بگویند و در نهانند و بر چشمان سب افزایند  
و اگر بدین حال در ایشان نماند شود سب را بلند از زنده و آن چرخ در چشم سب باشد  
بوزن بگیرند و ریس آن در کوشند و با کشت مهرت برارند و به تیغ بریزند و جانی  
آن علت در ریس آن را زنده بکشند و علیهم اولم بدیند و آب او در وقت شب بنهد  
و سر او را به جبر پوشتند و دیگر او را در سر ما نگاه دارند که بغایت خوب است  
و دیگر این علت از سر هماغه اسبان سبم خیم رشته بر آید و بیشتر کن روماع  
که نزدیک باندرون باشد برمی آید و آن را برزند که بغایت میکند زیرا که چون

از آنجا

از آنجا بریزند در چشم پیدا می شود و از چشم ضعیفی نورا می گیرد و چون بریزد سبک شود اما چشم  
او خواب می شود همان بهتر که در دماغ باشد **حق** ما دلم که گوشه های سب نفس است  
کرم شود تب کرد و در میان آن علت نیست لغو با الله اگر این چنین گفته شد سرد شود  
زحمت کش که علت در پشت او کار کرده است **دیکر** هر سب که چوب چشم او  
زده باشند و آب چشم او برود **علیه** او آن است که پاره پیاز بریزند و در مایه نزم  
بگویند و بر سب واری نمایند و کت صاف در کوشند و کرم بکرم در چشم او بمانند  
و اگر چشم او پر خون باشد پشت چشم او بکند و زخم بکشند و آب سرد بر او فرود آورند  
و اگر کتس که آب دریا خورده باشد آب سرد در چشم سب او فرود کنند زود سبک گردد  
**دیکر** اگر چشم سب چوبی خورده باشد و سفید بود و یا آنکه خون از پرده آید و یا ضعیف  
و سبک شد باشد **علیه** او آن است که کله سرد آدم به لفظ حرکت اوم یا مشنوت

۴۱  
 هم چون سرمه بگویند و در چشم اسپ به میل بکشند خوش کعبه و اگر سخت باشد  
 بگذرد قرفض و یکت درم خردل بگویند تا هم چون سرمه شود و پنج درم جوان را بنمیزند و این دارو را  
 در خیمه نهند و غیره را در فروین نهند و آن قدر بپزد که هم چون فم کار حد آدان سیاه شود  
 و بعد از آن برون آورند و بعد از آن جمله را هم چون سرمه بگویند و در چشم بکشند  
 که آن علت زرد بود **دیگر** اگر بدان نزد بستند سر کین صیغ نهند بلفظ ترک  
 طوفان بومی ان اول ویشی اولی غیر سیر کین سفید در اندام کین سبز و پنج درم زرد  
 صفر این را در آتش نهند و یکدم زعفران و پنج درم شکر داخل کنند و هم صیغ  
 در چشم اسپ او فرود نهند و این دارو را هر روز دو نوبت بروی چشم بزنند اما نه  
 که بوی آب نزنند و اگر این دارو را بامندان ببرد بعایت نیک باشد **دیگر**  
 و اگر در نیا او فرود کنند و در چشم اسپ کشند نیک شود **دیگر** اگر در چشم اسپ آله پدرا کوف

علاج

۴۲  
**عصع** اوانت که نیره کریمان و مردی هر دو بگویند و در چشم اسپ بهند که خوش  
 شود و اگر سرمه روی که گفته اند بپزند **دیگر** اگر بر سرمه سنگت یا چوب  
 زده باشند در دماغ او خون آید **عصع** اوانت که اندوز و صمغ عربی و اگر در ایکی در  
 قالی یعنی خون سیاه شدن این نیکت یکت بگویند و به خون خودش بسیند و او را  
 گرم کنند و در دماغ اسپ بکشند **دیگر** اگر خون از سر اسپ یا از دماغ اسپ بیاید  
 و بر بالای او جمع شده باشد یا از چشم او خون آید و این دارو را که گفته ایم در چشم او  
 روغن بنفشه یا روغن بامیه یا روغن کتان و اگر در زعفران و صمغ عربی داخل روغن نمایند  
 فایده تمام دارد و بعد از آن هر دو شب در کان کردن اسپ را کاش نمایند پس روغن  
 که نیکت کرد و اگر نیکت که خون از چشم یا از سر یا از دماغ که می آید سیاه است بگذرد  
 تا پاید و آنجا که خون سفید صاف آید بکنند و در مان کشند که پس از دفع **خف**  
 این نیکت است که از شرکان اسپ هم چون روغن سفید می چکد و اگر به تار آن زود می

کمند دفع آن نماید چشم اسب را که کند **عصج** او است که خردس را کشند و خون گرم  
او در چشم اسب کشند **دیگر** بدان زود اسب را چسباند و بر سوزن باریکی موی لغم  
برکشند و آن قطره که می چسبند بدان موی بردارند و سر موی را در کان اسب کشند و بعد از آن  
غزوت و صبر ستواری و کتک با لفظ **ترکت** این دروینا را هر یک بگویند و یکی او در که  
که لفظ **ترکت** است همراه اسب ایند و بر آنجا که برینده اند بنهند که صحت یابد **بالم شیشه**  
اگر اسب سر او آتس کند ب است که او را جانور کزیده باشد یا که بگر کله باشد  
که اسب بدست شود و یا چرخ زهر الود خورد بشد مثل قرصه او است لفظ **ترکت** است و  
یعنی علف سیاه زهر الود خورده است یا سبیل که خشک شده باشد از علت هوای و یا  
درق شجر زهر مای **عذمت** او است که بر زمین افتد و بر پشمین بخلطه و قرار بگرند  
و سر او می کھکد و کج می خورد و می لرزد و چشمش پر آب می شود و نفس تیزی کند  
و زود زود هم کشند و در کتک بر هبید با لفظ **ترکت** و در ماغ او از جا بفرزد

و فرغ

و فرغ شود **عصج** او آن است که روغن کاه و گرم کند و صد دم شراب و پت دم غنای  
رتب و صد دم ترکت این چه رجزب وند و برد ماغ او بریزند **دیگر** اگر زود  
کاو بد بد تا به خورد و اگر نه خورد و در زمین و در ماغ او بریزند چند بوبت این چنین کشند  
**دیگر** اگر اسب جانور کزیده باشد عذمت او است که سر او آتس کند و آب زرد از  
دماغش آید چنانکه سر بسیار زود دریم فرواید **دیگر** اگر لرزدن باشد لب زین  
و لب بالین او را بقتد زیند پنج دم ترکت و صد دم شراب بنویسد و در پر آ  
بهند و در سر نهش مای و سخت بماند که نافع است **دیگر** اگر الود چکر دک یعنی بدانه و پودنه  
و اگر و کل خلی و سپید و سیر و درق و ت و صحت کهنه اینها تمام در شراب به جوشند  
و در ماغ او اسب بفتند و سر اسب را بپوشند تا بوی او از سر و دماغ او بر  
نزد که نافع است **و نیز حکیم** فرمود است که سیر و روغن کاه و روغن میوه و روغن خاکیست  
و روغن بند و سر کین کاه و سر کین مرغ خاکی این جمله بر هم دیگر کشند و هم چون

ترکیب دهند و در سراب بمانند تا در زرشک از آن بگذرد و بعد از آن تخم را زبانه و نمک بگذرد  
 هم کنند و باب بنویسند که شفا یابد **الله اعلم** این علت است که بر سر  
 دماغ اسپان میشود و علت است او است که عین کم خورد و دماغ او در اندرون دراز است  
 شود **عصع** او است که در سر نخورد که از اندرون دهن کپ بود یک چوب قائم  
 کنند و در دهن او برزند تا خون برود و نمک دهن او را سخت بماند تا آن  
 خون هم چون حرکت از آن شود **دیگر** اگر کپ بسیار مضطرب کن یعنی همی خشک کند  
 ترکیب است و این چکانه و میسوزد و یا شستی سفاه تر زبان و دل او کوچید کرد و این  
 بر هم زند و سر در ریب اندازد و بعد از آن سرش چسباند **عصع** او است که دهن  
 او را بکشد و اگر از آن است به شد دهن او را بنویسند نمک و اگر در ریب در هم چسبند  
 و در آب نمک زنند و دهن او را بنویسند اگر به چنان بقوت بماند هر چند **دیگر**  
 در زرشک حلقوم اندوزند **عصع** او است که روغن جزام و بنزکدان و نمک است  
 در هم کنند

در هم کنند و در دهن او برزند و چون سنگ شود یا برده اند در سراب بنویسند و پاره نمک خرد  
 کنند و در دهن کپ برزند باید که سراب را در آن درازند که در ریب زحف نافع باشد  
**دلیله** هر کپ که زرشک است که سبب او است که چیز در عین او بگذرد  
 و خورد است بنان او که چسبند کرد یا سر او او بخشد و محمود لطف **عصع** او است  
 که در هر چه جنب سینه او خون بکشد و بعد از آن کثیره و طوق او را در هم بر چسبند  
 و آب این بکشد و چهار ضرب بند و نیم دم بود و نیم دم خردل و صد ری روغن کردکان  
 در هم کنند و دهن او را بکشد و این دارو را که کم بکند بر زبان بگذرد  
 این چنین کنند شفا یابد **دیگر** اگر کپ عصع نرود چند جانان او را در دست زنند  
 که تا خون او برود و بعد از آن روغن بنفشه و یا روغن کردکان بر آن بکشد  
 و اگر این روغنها باشد روغن بنفشه و یا روغن کردکان **و بدان درد** هر کپ

۳۷ که دندان او درد کند بس او است که علیی در راه را پیک نه کرده داده اند عدلت او است  
 که جودا هسته خورد و کوشه را در اندازد و از چشم او آب باید و سر در سبب **علاج**  
 او است که میونج یعنی آیت آوری و قدر خردل سفید در سم بگویند و در سبب عمل کند  
 و بکس سفید به چغندر انکه در سم چو پاک کنند و در همین آب با قلم بدو بنویسند  
 باید که پیش جانگدازد که بدو نرسیده باشد که سف یا به است **عشق**  
 این عملیت که در صقوم اسپر شد بس او است که در سم آب فرو می آید و حتی  
 او را می کرد ازین علت کم آب خدای مرفعه و عدلت او است که خلق آگوش کند  
 و سخت و تیز نفس کند باید او را تیز تیز برورزند که تا سه روز هم بملکت او **علاج**  
 او است که از هر در سینه اسپر خون بگریند باید در اسپر خون نگذارند که بر روی **علاج**  
 زید یا ارده کردن آب را مالش کنند و دیگر هکس و حلیه و بطریق او است یعنی

طریق

۳۸ طریقی در روی و خط و بند خطر جمله در سم بگویند و آب است که را بگریند و خانه خیار  
 بیشتر بنید و در او کشند و چند زرده علم مرغ درش اندازد و بکلیچ سینه بنه تا تمام شود  
 شود و به جان آب بریزند تا دوروز ای چنین بنه **دیگر** اگر زرد به درانه و میوز سفید  
 و عذاب بگویند در سم راه جو به بریزند و صاف بنه دروغن بازم دروغن کجند در او کشند  
 پاره سکر درش اندازند و در همین آب بریزند دلادان بروغن تربت بکشند  
 و بر بنه لگند بردارند و مالش فون آب بنه و قطه بخورد او دمنده و آب سرد نه منهد  
 و جو او را تر بکشند و بنه **انشاد** این یک عملیت که ترک بدان دوچه میگویند و آب  
 او است که عرق در سینه بپزند و او را در سم ما بپزند عدلت او است که کردن  
 هم چون چوب حشمت سف که نموزند چپ در است گشتی و سبب نموزند آورد  
**علاج** او است که از هر در سینه او یا از هر دو در ماغ او خورند که در کار گشت یه

۴۹ افشاش همراه روغن بز بویستند و سر کوفته و لفظ و افشاش کنند و گرم کنند و در باغ  
و گردن او مالند و چند روز چند بار مالش کنند **دیگر** اگر بران زرد اسپط میوزند  
و قارباغنی یعنی سبب چون تخم قارداغ کنند و روغن بنده روغن تلخ مالش نمایند  
و علیتی او بر بند **دیگر** اگر زرد بخت سفید بگویند و از روغن جوهر کنند و در سرش بینند  
و شک آب پاره پاره کنند و بالا را بینند و دلیم او را به پیشتر کنند بخشش کند  
**دیگر** اگر بران سبب زرد و در بالا زرد از آب رگت آن کوفته کنند  
و خون او بکنند و بعد از آن کفایت آرد پاره زعفران و قدری سرکه و قدری کوهک این را  
هم در سبب بگویند و پنج پیفته مرغ خانگی در کفین بکنند و غمزه نمایند و پاره الک  
ببند و بر سر او خرد نمایند و کفایت کنند و در آن سبب را بر سر آب بپزند  
و در آب انقدر بپزند که آن کربس زبان پیفته و از زرد سبب چنان بگذارد و صباغی

دیگر

دیگر پاره مشطخ مندی پاره کشته و پاره تخم کاشنی اینها یکت بگویند و در سبب مزاجت بز  
عراق آن قدر به جوش نند که در بخشش برود و یک مزه باند آنرا صاف کنند و بر باغ حقی  
اسپ بریزند **دیگر** اگر برین سبب زرد بخت دم میوز سفید بخت و بخت در سبب  
و در زرد در سبب و طبع و همین بزنی عراق آب کاشنی صلبه در سبب به جوش نند  
و در شب در میان اصاب بنند تا صبحم انگاه این دارو را بدست بپزند که  
طعم شود انگاه مالش نمایند و سه نوبت در حقی اسپ بریزند که کف یا بد **دیگر** هر سبب  
که بر رخسار شمشیر یا نیر که یا تر رسیده باشد و یا رگ او بریده باشد که خون نماند **علیه**  
او است که عزت و مصطکی و جام مقوی و زاج سیاه و روغن سفید کفایت قوت او  
میکنند این را همه بگویند و زرد خایه داخل کنند و غیر نمایند و برین سبب بند و بروی  
آن رخسار بنند می باید که اول لفظ دارد هم از زرد پیفته هر کس که لفظ یک خرد بگویند و آن

۴۱ زخم را از زهر دو جنب با کشت قایم بکنند اگر رکت بریده باشد سر که با فاشن نماند  
 و اگر طم باشد دهن زخم را بکشد و رکت را دست بکشد و قدر دراز در آن بریزد و هر کس  
 بر جنبه کشیده باشد و در روی آن قایم بکشد تا باز زده یوم بگذرد و بعد از آنکه دراز  
 در سر رکت بشد یک سگت در بالای آن رکت یا آن زخم بکشند که خون مانع شود  
 و نافع باشد و صنف از باز زده یوم بکشد و قطران برود بکشند **دیگر** اگر ای دار در آن باشد  
 پیر از بکوبند و بر خون آن آب همراه برود و خیر کنند و بر پارچه پنبه یا پارچه کرکسی  
 مرهم بکشند و در سر زخم بکشند و هم چون پیش است هر چه قایم و نرم  
 بگذرد و در بالای آن زخم بکشند که بغایت نافع باشد و محل که خورنده که بکشند  
 ترک کنند و کشند **قولنج** هر آب که قولنج برود پیدا شود یعنی میوز به سبب او آن است  
 که عرق در کشته بوده و آب داده اند و یا از راه آمده باشد و بر جانی سه روز بکشند

عذمت

عذمت او است که چه بنهد و بریزد و بخشد و شکم او را تسکین دهد و کردای او سخت شود  
 وقت غم یعنی که بکشد و دماغ آب از زهر دو جنب بریزد و سخت کوه نفس نیز بکشد و سه  
 درز میان بزند و پدید عذمت کم آب عذمت در کشته باشد **عذمت** او آن است که بکشد و بر آب  
 مدد و غن زیت در آن کشند و گرم نمایند و به سق آب یا بدافع آب بریزند و هر که سنگینا  
 او را بپوشاند و بر دست سوار کشند پس که عرق بناید و دوس از زهر دو جنب او باشد  
 و در دو چوب او را بکشد و قوت کشند پس که بکشد و سمات بکشند و اگر بدی که سمات بکشند  
 دست بعد از آن بشوید یا بر غن زیت یا بر غن بکشند و دست بر آن و سمات آن بکشند  
 که بکشد و سمات کند و اگر صابون در سمات دان آب کم کشند هم سینه است **دیگر** اگر بوی  
 هم سمات کند ساز بکوبند و آب آن بکشند و کیز ادم و سخت صاف در کشند و به سق بکشند  
 چون این را برون کند صوف ط و دوس او پیش لقم در شکم آب کند که بسیار نافع است



۴۴ **دیگر** اگر لرزه آب سردستانه کاه کهنه در شراب نبرد و در شب شکم صدف یا به  
 و دو دم روغن دست دوم جود باد و دو دم انداز و پنج دم کرده درم ریزه و چهار دم فلفل  
 در هم بکوبند و بشرب کهنه بریزند و صاف کنند و در دماغ آب بریزند و سوار شوند و تیز تر  
 امید است که کیمیز کند و صفا یا به علی بن ابی طالب کنند و بنهند و آب او کم دهند بلکه آب او  
 گرم کنند و دیگر نمین بزین عراق که دو بوی بریزند و بعد از آن دو من آب گرم بکنند و آن نان  
 جود علی بن کسند و بنهند که بغایت مینگ است و اگر دو من آب نمین بکنند در شب بکنند  
 و درستی آب بریزند و سوار شوند و تیز تر کنند قدریک تیر پرتاب تا عرق بکند اندرون آب  
 چکت و صاف شود و دینت پند **سعال** اگر کند یعنی آب لکت بکند ب او آن است  
 که آب عرق دارد و آب بنهند یا خود در علیق آب پشم بچسبند و بهر لا علیق  
**علیق** او است که گفت درم روغن کاه و دو دم شیر و دو دم شیر و دو دم شراب  
 اینها تا تمام در شش زنندان قدر که روغن گرم شود افکند و در لوق آب بریزند و اگر

دانه

دانه اولیگت و زعفران برابر است نند و در شراب و روغن کاه برابر است نند و در شراب  
 روغن کاه و چوشت نند و به جستی آب بریزند و سوار شوند و بدو نند تا غایتی که خوش گرم شود  
 که صاف است **دیگر** اگر لکت نشت قومه و ده دانه تخم سبچ چکت و یک پز بریند و قدر شراب  
 جمله را به جوش نند و قدر غسل و آخر کنند و روغن جلاوم روغن کجند در اینها کاند و گرم نماید و جستی  
 آب بریزند بلکه بر روغن بریزند اما بقراط میگوید که اگر ندرت برضه مرغ فاختی در سر که سخت است  
 روزی بگذارد و بعد از آن هر روز سه برضه در حق آری کنند چنانچه تا سه روز این عمل نماید که بغایت  
 نافع است **دیگر** اگر مپت درم بویان یعنی طی و طبت دانه انجریه و سپاه درم بریزند  
 بشرب به بریزند تا سه روز هر روز نیک کاسه جستی آب بریزند که نفع باشد **اطلاق این**  
 علت است که آب تیز تر مکت بن میکند یعنی آب چون جگر است که سر ما دیده است و با در بعد  
 علیق زعفران دانه اند **علیق** او آن است که اول پنج دم آب بریزند و یک روز در مکت

۴۵ عینق و آب نهند **دیگر** اگر بدن منع نرود بر سین و بطن و موط این هر دو بطن ترک است بلوط و  
 و شخ کوسفند مویز این همه در مویز کویز و شخم کا و در خاک کنند و جیرسازند و کلوه نه اینند  
 و در مویز آب بنهند و اگر یک ساعت در آب سرد آب را بنهند بهتر است **عسر البول**  
 اگر آب گوت سید که طوله قشینه یعنی اگر آب بول او گرفته شد آب او آن است که شکر در آب  
 و در زمین آب غلطه و غلطه در آب عیش جایز باشد و عدست او آن است که است  
 کج بگذرد و با آنکه چسبند نمواند بر جاست و وقت می شود که سه روز بگذرد **عصع** او آن است  
 که پوست پارسه در میانس همراه شراب بنهند در عفران داخل کنند و صاف نمایند  
 پس بفرسای صفحی بکشند و در میان آب کنند و بمانند تا نیکت طعم شود و بعد از آن  
 بکیز آرد و نکت در آن کنند و در دماغ آب بریزند که از آن کیز کند و اگر کیز کند دست **۳۵**  
 در مویز بنهند و در آن مویز آب کنند تا دخی یعنی او نور دندره و غیر کیز در آن او نور  
 میسند و اگر در آن بگردند زیرا که قاشقی طولو او نور چرا که کیز در آنش پر باشد و او را  
 بگردانند

بگردانند تا نکت شود و بعد از آن سوزی نمایند و زعفران بنهند که نافع است **مرض بول الدم** ۴۴  
 اگر آب قان قشینه یعنی اگر آب خون بگذرد سبب او آن است که با سیکس بر زمین بمانند  
 یا سستی سخت بر آوریده است از دندان یا از جای بلند بسته شد **عصع** او آن است که خون  
 از میان هر دو پای او بستند و پس از آنکه از آن که برود بعد از آن پخ سوسن سبز و زعفران  
 و یکی یعنی خانوگ و قره چلکیت یعنی چلکیت یعنی پخ سسج این را جمله در شراب  
 بنهند و بکیز تره گیت خاص بنهند و داخل کنند و در دماغ آب بکشند **دیگر** اگر خون  
 از رقلع نشود است روزی یعنی انور است در پخیل و جز با او در رقلع و خردل سفید از  
 از هر یکی پخ درم این را با بکشند و نکت و قیه رفت و صد درم جام سقزی یعنی عسلک  
 پخ و چاه درم بند جمله این دارو در دیکت کل به پراستد و دارو دای کوفته را  
 داخل نمایند و بر پارچه که سبب بند گرم به گرم در آب بنهند و نکت و نکت در آن بنهند

۴۷ داکریه این هم زود در پشت اسب سه جا داغ نهند و بعلف بپزند **مرض الهمرا** اگر است  
 قتی صورت سر سبخت که سخت دور نیده است و بسینه او همواره است **عصع** او ان است که  
 سبوس آرد و طوق او قتی یعنی طوق در آنچه وزیر این کارا به جهت نه و صاف نهند  
 و دره درم جام سفری که علفت نفع است بکوبند و پنجه درم روغن سه کا و تبا بنده و دره درم بذر  
 دانه کشنده و انکه در دماغ اسب بکنند و علفی از بدنند و اگر بدان هم زود رخفان شیر گا و  
 بایند و گرم کنند و در دماغ اسب بریزند که خوب است **نخ** این یک علفیت که به  
 دست اسب چسباید ترکت او را اوکت ای اوکت ماده و کلم میگویند **عصع مته**  
 او ان است که دستها را اسب آس کند و علفی کرد و نوزاد جنبانید **عصع** او ان است  
 که زهر دو پای اسب خون بکشد و بعد از او برکت نظیر دایره غن و سبوس آرد و سیر صاف  
 این در تمام در سر که سخت بچون نه انقدر که صرف سه که تمام شود و مرسم کرد  
 و کلم

و گرم بکرم در دست و پای اسب بپزند و اگر زود بکنند **دیگر** اگر پیری زود است ندجا  
 بشیر و او غن آس و چ بخت درخت اینها را جله در شراب بچون نند و مکت بخت درخت کنند  
 و ان قدر بچون نند که شراب صرف شود و مرسم کفی و گرم بکرم بدست و پا اسب بپزند  
 و چند روزی بگذرانند **دیگر** اگر عدیم سپرد شراب و مکت بچون نند و گرم بدست اسب بپزند  
 و تا بکشد بگذرانند که نفع است و اسب که این چنین بود انکه سوزانید بکشد **دیگر** اگر ان چه که ماده غن است  
 از اسب پدید کرد زود و در غن شود خواهد که ان را را کند و ده دانه میوز همراه زنده چینه  
 میخ قارته نه نهند در بالای آن بپزند و صفت روز بگذرانند **دیگر** اگر زود و سیر خورده  
 دست اسب بچند جای داغ بکنند و علف بند او را بپزند **انتشار** هر اسب که پاهای  
 او ورم کند و سخت شود انرا انتش را میگویند **عصع** او ان است که مینه و مکت در هم  
 بچون نند چنانچه سخت شود و اگر قدری دست کرد در ان کنند هم نیکت و بعد از ان

۴۹ بر پای استپ با نده و در سرد آن درم هضم شراب پان کنند و در سه لوز به بنند  
**دیگر** اگر بدان هم نرود و کت دشود در حد زانو به اندرون نکت رکت باریت است اثر  
 فضا کنند و خون او بکنند و کثرت آرد جو و قدری صبر سقوطی و قدری تخم غنمی و قدری  
 کوفلت ای دارو خورد بکوبند و داخل هم دیگر کنند و با نده تخم مرغ بخر کنند و بر پاره  
 کرباس بینه در آن رکت که خون کتف در بالای آن قایم بنند و کسپ  
 از جای جنب با نده **ایا غنصه** هر کسپ که دست او آب آرد سبب در آن است  
 که عرق داشته است و آب دهنند و نه کهنه زنده و او را بسته اند **عقله**  
 او آن است که خوردگان دست کسپ درم کند و مهر مهره بندد و آب  
 شسته پراه زود بعضی کسپ دهند که در راه درم او کم شود در استیاد کف شود  
**علاج** او آن است که بسوس آرد بس که به بنند و با پاره کت صفت در کتند و با کتند  
 لایک

بر کرباس بینه و بر سر خوردگان آب به بنند و تا کثرت بگذارد **دیگر** اگر کتین  
 لدم و سیر و صدون و کت و بند هم راه هم به جوت نده و بر آن بنند و با کسپ  
 و حذرل سفید و در کت لدم بس کنند و آرد جو داخل کنند و گرم نهیند و در دست آب  
 بلبند و یا آنکه آرد جو و کت به بنند و بر آن بنند که لغبت کت است **دیگر** اگر  
 بدین هم نرود چند در کت کنند چنانکه است بدرود زیرا که اگر نرود هم چون اسخوان  
 شود و با است و تو او در پست الفاه از آب به شمار داغ کنند که کت با سوزان شود  
 تا برود و کت که جایی داغ باشد سوز و بهره و سلامت با هم دیگر بکوبند و غسل آتش  
 نیده و با بنند و غنصه کهنه فیتنه نهیند و این دارو که چون مرهم بختند بر سر آن  
 داغها نهیند و سه چهار کت که مرهم کنند برودند و کت داغ مرهم نهیند تا کامی که آن  
 جراثمت برقه و آن درم برود بعد از آن دست از مرهم بدارند و آب علف تازه

۵۱  
 تر بپزند که نافع است **اربع عوطی** یعنی بر آب که در او چو و گندم بپزد **عدمت** او آن است که دست  
 و پای مؤمنان هم رس میدن و پاره نرود **عصعج** او آن است که در آب سر بکشند و نگذارند  
 که آب بر خود و ملکیت زمان او را بدارند و بعد از آن زهر دوست او خون بکشد و در آب  
 گرم بدوشند و در شب عقیق و آب او کم بپزند **او مزی شیب** یعنی هر کسی که بکشد و بجای  
 او درم کشد بسبب او آن است که خود را در زمین عطفان ختم است و با با دست  
**عدمت** او آن است که نکند شود و یا تجمی که دست در پست او رسد و خردم کرد  
 چپش کند **عصعج** او آن است که زهر دوست او خون بکشد و اگر نرود پاره رطلوم  
 بپزد و قرص لبت مویله بر آن بپزند و کشب و بکوز بکنند و اگر نرود سسه جای او را در اع  
 گشند چنانکه بکشند و حرکت او بود و درام او سر روغن کم بریزند **سرس** هر کسی که دست  
 و پای او سراه بپزند عدمت او آن است که یا شیخ عذرا کیت پیدا میشود و پاره ای است که  
 چورک

۵۲  
 و حرکت پیدا کند و اگر بر زردی او را تیز نهند هم چنان دیگر در کنار او بپزند **عصعج** او آن است  
 که چون پدا شود او را دفع کنند و اگر پدا نشود او شقی بسبب که کشند و بکشد اتی در او بر موش  
 داخل هر سه روز و بر پینه که نه بپزند و در بالا بر آن بپزند و کشب بکنند و صبح کشند  
 در روغن بر آن بریزند و آن علت درم کشد و از جابجایی نرود در روغن قطران بر پینه و چند  
 بار چسب کشند شکست شود **خضام** این ملکیت است که درین گوش اسپ پیدا شود  
 و آن یکدیگر کیت که در بالا زهر رو به شب میکند و در چشم اسپ بدتر آید و دیگر آن است که در  
 دور است دیگر هر دو شود و از شب شکم رو به پای او می کشد و از اندرونه میان پای  
 بپشت می آید و آن هر دو است بلند و غلیظ باشد و قیاد است از چشم بپند و ای علت درام  
 از حرکت بود و اگر ای علت از چشم نغم میشود و هر کسی که در نزد آن رسد بپزند هم  
 شود **عصعج** او آن است که اول چون پدا شود زنج زرد و قلعی و کوه در کوه و بود از زهر

۵۴ ملکه دم و هم در وی موش و این امر زکونند و به آب سلوک که کتوک میزنند  
 در سبب سانه و به جرات جدا جدا میزنند و کتب بگذرند و بعد از آن بکشد  
 و روغن بربند نارنج بگذرد و بعد از آن اسفودرک و آجودان و صابون می و زرد  
 تخم مرغ بر روغن کادور می بکنند تا مرهم شود و هر روز دو بار با آب سرد بکنند  
 و در فشار و غزوت و کولک و جاب سقری از هر یکی دویم و یک دوم روغن زیت  
 و پانزده دم شمع و ده دم روغن زرد این را در سبب تبا به و این دارو را بکوبند و در  
 بیزند تا مرهم شود و هر روز دو بار بر آن اسپ بکنند که شفا یابد و اگر لاله این را که  
 تا بپسند رسیده باشد او را اسپ را به کم کشیده بود و ضعیف کند باید که ازین  
 گوش اسپ این را که پدید کشند و بپزند که نافع باشد و اگر در آب پدید آید آنرا اند کردن  
 اسپ را چسب مانند و سینه او را بکشند و عدست آن را که در می باشد مانند

ماهرت

۵۵ ماهرست از میدان سینه او به جویند و بدلا آورند و بعد از آن جام سقری و طغی غلبه همراه  
 سبب بپزند و آن لکت که در سبب این رکت باشد سبب داغ کنند چنانکه خون منع کنند  
 و بعد از آن سر که را را برابر بشیم بپزند یا به منبند و جایی آن کشفه را به کبرج  
 و قطران بر سبب آنند بخش شود و لیکن لکت در روغت که عرب در کتب میگویند  
 و این دارو را در کورستان و پشه بر می آید و بر آن دارو به پر از یانه می مانند و آن درخت  
 بکنند و خنک چینه چشمه و کرد پلایند و چون آن دارو را اسپ بند اسپ را در کور آن  
 آن دارو را سه بار بگذرند و بعد از آن چرخ آن دارو را بکنند و در کبرج می بینند  
 و در کردن اسپ و بزند تا آن دارو چسب شود خنک کف دست و الله قیاس  
**دیگر** اگر بوی علیع برزد سه روز پلاس هم هر روز چرخ دم نافع با هم لاسوس  
 آرد و در وی چسب که بکشد سبب راه نداشته باشد در روغن بکنند و بپزند تا بپزد

و پنج چکت خشک کند و بکوبد و بپزند انگاه بدهد تا به خورد و هر چند بیشتر بدهند بهتر باشد  
 و تا سه روز در اعلیق نمانند و همین سه برس و زریخ و پنج چکت بدهند جهت آنکه  
 تا سخت شود **دیگر** اگر خنم برود اثر آن نماند آنچه سینه بکوبند و بنین سه که تیز در دم  
 به جوش نهد تا مرسم شود انگاه بدهی ان خنم بنهند که اثر آن نماند **دیگر** اگر در بان  
 صبح سرود این آیه قرآن که فتمتة اند در سه آن خنم بخورند و در میان چند کوه  
 بنهند و هر کوی بکبار این آیه بخورند و بر حلق رسب بنهند که از بکرت این  
 آیه مکت شود **بسم الله الرحمن الرحيم**  
**وَبِأَنحَىٰ اَنتَ لِنَآءِ وِبِأَنحَىٰ قَوْلَ وِبِأَنحَىٰ اَلْأَسِيمِ اَلْأَعْظِمِ مَن اَعْتَبِ**  
**سَخِي حَلَقَةٍ مِّنَ نَّطْفَةِ حَمَلَةٍ فَكَتَرُ ثُمَّ التَّبَلُّ لَيْتَنَ **باب علاج این عیب****  
 علتیست که در پای سپاس میشود و آن را طبقه میکنند و اگر در پای سپاس  
 برود میشود و در آذ میان واقع میشود و اگر تیز در دم بمانند در ماده یک سه رسب

کاکه

کاکه عدت او است که زیند کث دو سه رسب یا از ماده که سه رسب پیدا میشود و از  
 طرف آن ماده که را میبندد و آب زرد چرکت از دم می آید و این نوع میشود یکی زردی ماده  
 و آنچه زرت بدون سه رسب پیدا شود و آنچه ماده است بر عرض سه رسب و اگر در او می کرد  
 و ماده یک سه رسب را از جا بلند میکند و سر میزند **علیه** او است که در دم باز و چندم باز و چندم  
 نفع و خوش حفظ و دیگر مغزرت در سه رسب دیگر بکوبند و سه رسب را عسر هم میکنند و پای رسب را  
<sup>مهم بنویسند</sup> باب گرم بنویسند و چکت کنند و این در زرد رسب بر آن بماند **دیگر** اگر در بان سه رسب باز  
 بلهنگان بنهند و در آب بنهند ان قدر که رفت آب سه رسب چون کمر لطفه و آن آب بزنند  
 و صفت با چنین کنند و بعد از آن سه رسب سه رسب و پنج درم مرده رسبست و ده درم خنداب  
 و پنج درم کبریت و پنج درم لطف رسب و پنج درم رسب زلف رسب و پنج درم زیت باغ این در آن رسب  
 در آن کج سوزیده و عاشر بنامید و بسکه که انرا گرم نماند سه رسب چنانکه مرسم شود و هر روز در

۵۷ نوشت بران بپوشند و با شش کنند و بعد از آن روغن خیزران بران بریزند **دیگر** اگر در کرم  
نرود و آب پایها را در آب گرم بپوشد و گشام <sup>در وقت</sup> بگذرد بپوشد که سرخ شود و بعد از آن یک  
بخمیرت در بریزد که آن را قوری غیر مسکونند آنرا بسوزند و خاکستر آنرا بپوشد و لبان با غنله  
قرشده و در وید پاره کاغذ بپوشد و بر آنجا که طبعی باشد نهند و سه روز بگذرد **دیگر**  
اگر بدین نرود بزرگ کرم جمله سم راه که بینه و بر آنجا که طبعی باشد مرسم نهند تا که خشک  
و بعد از آن بپوشد و مرد را حکمت بگویند و در روغن گشام چون مرسم سازند و در استخوان  
نهند که حکمت است اما پس علیت عصب بهتر از روغن خیزران است و لیکن مردار و  
مرد در دست **بکلیفان** هر چه که پای او بکلیفان شود یعنی پا او را با زلف موسوی بریزد و سرخ  
شود یا شکلی خشک نماید **عصع** او آن است که یکت زمان او را بگردانند و بعد از آن  
لبا بون پایهای او را بپوشند و کردگان را بسوزند و در آن بپوشند و شب را بپوشند

و بعد از آن

۵۸ و بعد از آن پاره زنجار و گشت برش بریزند و غسل هر گشت در آن در که خشک بپوشد و بپوشد  
بپوشد تا بر آنجا حکمت بپوشد **دیگر** اگر در کرم نرود قدری موم و قدری لفظ و قدری زفت  
همس و دیگر در آن نهانند و بنامند و بر آنجا بپوشند و اگر نرود و گشت <sup>بپوشد</sup> نند و بر روی نهند  
ان نیز هم حکمت است **ادبک** هر چه که پای او را در این شود عدت او آن است که اگر کرم  
برسم آفتاب او میشود بیشتر تا به زانوهای اسپان پیدا می کند مثل پسته تا زانو اسپان پیدا  
میشود و موی آن را می برد عصب او است که اول لبها بون بپوشند و آب گرم تا خوشن بپوشد  
فک و بعد از آن کاسه کاسه بست را با پیاز بپوشد و آنچه در اولت در شراب بپوشد  
و در آن بپوشد تا هم چون مرسم شود و روغن کلنه با چه یا روغن لبان نوروز  
یا روغن کاه در آن نهانند دوه روز هر روز دو بار قدر از آن در روی بران در یک  
بماند که نافع است **دیگر** اگر در کرم نرود در دستهای اسپ دور که است و آن



۵۹ رکعت بغایت بزرگند و در آن دورکت بزرگت تر نسبت بکلیه رکعت از عرف روزن و یکت رکعت  
از روزن است و در آن که در آن بستانند روزان قدر که اسپست بزند و چون که یکت مضمت بگذرد  
بعد از آن دو عرض بسکت عراق روغن و بنبه بکند که کم بکرم به پای اسپ بزند و چنان کم بکند که دست  
و پا را اسپ بپزند و بعد از آن چنان کم کشند و چنان دم دست از زمین و دم دم حاکم  
بعد و بنبه دم عدس و پنج دم مرد است و پنج دم در روز و دم و فلفل شیمی این دارو  
بپزند و فلفل است که بکند و دم چون سر مه بکند و در دست دم روغن زرد با ده  
روغن و بنبه مرهم زرد و بر پای اسپ بپزند و بر جای حرکت اول و بارز تا آن  
مرهم حرکت کرد و چه چکه دم بران عمل نمایند تا نیک کهد **دیگر** هر اسپ که  
سم او پنج زده باشد عدست اودن است که پای بر زمین نماند و بر روی استند  
و در آن که استند پای را بر درازد و بر زمین نماند و در آن استند او را فاعده است که پای

ایر

که پای اسپ را به قاجله بکند و اگر اسپ را شخمی آید از آن است که وقت نغز است نغز است  
سخت بسته اند و مسامحتت رب بنده و یا اینکه نغز است که است باید که آن نغز است  
اگر از جای میخ خون بد بر آید رخت از میخ بده است و یا خود سم اسپ را بر سر تر کشند  
و یا از پله نغز است شده است اگر این چیز که گفته واقع شود و آن نغز کشند و نغز را باز  
نم به بپزند و سه روز باشد اگر نکند کم نشود در ماده که سم اسپ یاد کف او  
میخ زده اند و یا در ماده که او سکت یا چیزی که سخت است رفته است و اگر چیزی  
رفته باشد اول جایی او را بپزند و بکار در آن آنرا بکند تا خون از او بد آید و آن  
خون را بپزند یا به چیزی بپزند تا نماند و نماند و نظر آن کم کشند و بر آن جایی

بریزند و بر پاره ندرخت او را بپسندند و پانزده بوم پای دور از آب کف درازند  
 و بعد از آن ردغن کرده کا و عدس تلخ و صابون ری در آن بگویند تا هم چون مرهم شود  
 الفاهه جای کاره از مرهم پربزند و بعد از دوروز دیگر در ری ندر پاره در سبب  
 بپسندند اگر زین با که کفتم خوش نشود سبب او را از پساری حرکت است و در محل  
 اگر مای رود این نیک علیست که پای اسپ شقی می شود **عصع** او این است که اگر  
 خفت در شیر گریز و کبک چسبند تا نرم شود و بعد از آن دست زنده تا هم برسد شود و  
 پاره زینخ و قدری کبک و بوبه در کنار این دارو به گویند و داخل شیر و اگر بکنند و هم  
 چون مرهم سبزند و اگر که شقاق دارد بعد از آن و آب گرم بپزند و بعد از آن مرهم سب  
 برده اند و قایم بپسندند و اگر مرهم بکریس باشد و برابر با بپسندند بسیار نافع است  
**دیگر** اگر کاسه کاسه پست را به سوزند و خاکستر آن آرد به روغن کاه و در آن دارو را  
 نهند

نهند و روزی دو بار بر آن حرکت شقاق بپسند بخت خوب است **دیگر** اگر شقاق  
 از سم اسپ به بالا باشد مکت در کنار در فاس در زینخ زرد این دارو را بگویند  
 و در مس و مس که فرستد کنند و هر روز دو بار با آب گرم بپزند و مرهم بر آن بپسند  
 و بپسندند **دیگر** اگر در زستان باشد اسپ را در برف بگردانند اگر کوب پا برسد نند  
 لکت قاشینه اغزشی بخیلید و چند روز بر آن سوزان نمایند تا از ترس سم اغزشی <sup>بچه بگردد تا این با آفتی در او بماند</sup>  
 آن عمل کند **سشش** مکت علیست که کس چهار اسپ لاس کند **عصع** او این است که پوست  
 پد را بپسندند و خاکستر آن بپزند و اخوند وسیع و دیگر یک جانور است که عرب بر  
 آن را در اشباح میگویند و بلفظ رکت بشقی میگویند و اگر بکنند و حافری  
 قریاسم نام دارد این دارو در آن بگویند و بدان خاکستر داخل کنند و قدری فلفل  
 هم جاشده نمایند آنکه که آتس دارد بپسند که می باید در محل دارو نهان است  
 باعلیق در اسپ کنند تا بوی آن دارو بدماغ اسپ نرسد که زیان است

۴۳ مهم بدکت خواهد بود **دیگر** هر اسپ که گفتو جایی لوریش شود و با اها تس میشود  
بب او ان است که عرق داشته و زین زرد گرفته اند **دیگر** است که اول از ناز  
تر کشند و مکت ضرر کوشه بران استند و بران جای که سخت به بنند و دیگر زرد میکش  
بلکه زرد **دیگر** اگر بدان سهم زرد مکت و بسوس در سهم بگویند و غیر کشند و گرم کنند و  
بر سر او نهند که نافع باشد **دیگر** اگر اسپ را از زین کوهن ضرر رسیده باشد و زین  
شود **علاج** او است که بابت سرد آنرا به تنویند و اگر زودت سیاه دارد آنرا به پزند  
و خون او را به پنبه چکت کشند و عدک تلخ و جابو شیر و جام قبی و سرسین به پزند و با او  
و اگر و کاسه کاسه لب را بسوزند و کاسه آن را بپزند و این دارد و تمام سهم چون  
آورد نمایند هم پزند و در سر آن ریش بریزند و هر روز دو بار به آب سرد به بنند  
و دارو بریزند تا خوش شود **علاج** هر اسپ که پست او ریش جداوی شود بسیار خوش است  
کشید که این ریش بهبود ندارد و اگر خوش شود سهم زود تا ناز شود و اگر آنکه خود را بگردد

حی لورزد

۴۴ حی لورزد تا را کشند باید در زینا که ریش جداوی است از دماغ سوراخ کشند  
و موی نه زین اسپ کشند و در آن سوراخ کشند و هر سهم نهند تا زین خون حرکت او برود  
اما هیچ از جابو فطلا او را کشند و اگر این حرکت غایت کرده باشد چند جابو دماغ نهند و در سر آن جابو  
دماغ کشند و بعد از آن آنرا داشته از او برود و بنویسد و تیار کند که امکن سخت دارد اما بنیاد ندارد  
دیگر اگر کله گاه اسپ بر سر شود او نیز حرکت بکشد **علاج** از سهم بطریق جداد است و سهم چکت کشند  
و لکن اگر به سوراخی کشند سخت او مضر باشد **عجی** این یک است غایت که اسپ تریب  
میگردید آن است که در کما جابو بسته اند و یا در زین خزان اسپ را در باران بسته اند  
و باران بدعا مده است عدک است او ان است که اسپ نچو نچو شود و چند و بلز و موی او  
از نقت شود و گوشه ها در او از دماغ و نفس سپارند و دماغ از نقت کله و نفس او سرد باشد  
و چشمهاش پراب میشود و مکت میرزد و آب را اسپ را میس میکنند **علاج** او است

که در دم منحل نسخ و پنجم سرکه و در دم کثیر این ادرهم به جوشند و صاف کنند و در دم زرد  
 و اخلاقی و جستی آب بریزد و سر روز چایه این چغندر کنند و بعد از آن برکت خردل و شیر بکشد  
 با هم به جوشند در روغن شیر و زرد کنند و گرم کنند و به جوشند و دهند که در حق او بعینت است  
 و اول از هر دو سینه او خون بستند **دیگر** اگر مپی نرود بعد از آن ای علاج بکند نماید و اگر سینه  
 بر نفس و پر سر سینه و پودنه و علف و آه و بادونه و چوب سنجک و گرد گاه این در ادرهم  
 آب و یکت بخش شراب به جوشند در روغن چغندر کنند و آن قرغان را در لای چغندر نمایند و  
 اسپ را در بالای جفوه به سینه و دست قرغان به بریزند تا بخار درازد بر اعصاب که سینه و در  
 سینه پرستند اما تا نفس او را بکنند و جهد نمایند که عرق بکند و آن روز علیی او کم باشد  
 و اگر قطه و علف بنشد جو بدو دهند و اگر تره یکت شراب بنشد و در علق آب بریزد  
 بعبیت مانع است اما بقرطاس کم میگوید که اگر گرا و اگر سار با آب سینه باشد از این  
 بهر علاج نیست که زید و آرد و برنج و آرد جو و سکر در شیر قار شده نمایند و در علق آب

بریزد

بریزند و اعضا فی او را هر روز به آب گرم بشینند و روزی دو بار او را گرم بپوشند چنانکه گفته  
 شد و بعد از آن صدوم غسل و پنجاه دم روغن کاه و در هم دیگر بکنند و بر جستی آب بریزند  
**دیگر** هر آب که بغایت چغندر باشد بجانت لقم به هم راه آن سرکه که در سینه سوزش باشد  
 باشد قار شده نمایند و گرم کنند و جستی آب فروریزند که دیگران خسته را بپند و از زهره هر آب  
 که خون در عصار او صبح شده باشد اول **عصبع** او بکند که خون را در گردن او بکشد و بعد از آن با  
 کاه و چغندر و سبب و گرم در داخل کنند و آنجا که خون گرفته باشد بپنشد بپنشد که شفا یابد  
 چون نگاه دار از آب و سوار رویتا ریش ن ریب ن کفیم ضعیف است بپنشد سبب ن نیم اگر  
 مغز سبب را در سکنند و بر شمشیر که در ضعیف داشته باشد که سینه که نور او زیاده  
 ضعف و اگر ملایم از آن بخورد که که او بملایمت پاره کند برضند منع کند **دیگر** اگر چشم راست  
 اسپان را به سینه سکنند نمایند با خنده در زرد حقیقی غیزد و محترم باشند

اگر زین اسپ بقیدیم دم به بزیند و بر سر آن جگر بزند نرسد و اینجند اگر دل اسپ  
 خشک گشتند و بگویند و کسی که شبانه درشت باشد یک مشت آن زان به خوردن باشد  
 اگر جگر اسپ را بگشاید و کسی که خشم دارد به خوردن زنده شفا باید اگر زهره اسپ را بگشاید  
 و سبیل زنی و منورگ ای ارا در سم خیز گشتند و کسی که خون از زهره باشد نافع باشد  
 هر عورت که حیض او سپاراید ازین دارو بخورد و دفع حیض آید اگر کبر اسپ را بزند  
 و بگذرد و کسی که نهنند و هر کسی که طبع داشته باشد به نشت هر صبح چندم از آن بخورد  
 که طبع او برود اگر خانیه اسپ را بگشاید و بر نفس بزند می باید که با عسل بپزند و  
 بر آن عسلت به نشت نافع باشد اگر درد سپار پیدا کرد خانیه اسپ را با کرباس بپزند  
 در آن جا که مورچهان باشند بپزند و آنکس از آنجا بپزند و هر زنی که قمر زنی دارد  
 سه بار به چند روز بخورد و اگر عورت ضعیف بود فریبش و شش را بگشاید و هر کس که نفس  
 گزاید

گشته باشد و در ابا خواهد در خیم آرد زین و کجا رویش مغول که ازین نیند بخورد  
 اگر خون اسپ بگشاید که گشت دیوانه گزیده باشد بدمنند و بر عورت آرد نهند فایده منبت و غایت  
 نافع است اگر کسی را علت واه الثعلب داشته باشد و اعضایی او آس کند و موسی  
 در پیش پندارد و دست چپای او شقی شقی شود و پوست اعضا روی برود به خون اسپ بپاشد  
 کند فایده دارد اگر کیمبر اسپ را با بلخ فارس نهند و کسی که خارش اعضا داشته  
 باشد به نشت دفع شود اگر کدورت اسپ بپزند جمیع را در دست دم در دست در ری او را ناز  
 دارد و لیلی در جمیع در اسپ در دست جدا کرد اگر زوده اسپ را با سماق بپزند  
 و کسی که درد شکم گهنند در دم خورد و اهرام کنند و در دوش گاه را دفع کند  
 اگر دندان اسپ را در زیر سر اطفال بگشاید نهند اینجند اگر موی اسپ را  
 در آب ساز بچینند و بعد از آن بپاشند در آب صاف او را بپزند در دوش کل

۹۰ دافع نایب چه جوش نند و در کشتی کس که درد دارد بچکنند نافع و شافع باشد اگر بوی  
 اسپ در جگر که خون منع کند بریزند حرف نافع شود اگر سم اسپ را در زیر آتش آوان  
 دفع کنند در آن خانه جا دونه کار کنند اگر بای اسپ یا کویف اسپ را با کیز  
 در دماغ او دود کنند شفا یابد اگر موی اسپ را بزنند و فاکتران را در دماغ کس  
 که خون آید او فرود کند منع شود و رز هر جرح است که خون زرد آید بریزند که نافع است  
 اگر پوست اسپ را بزنند و خاکستر او را بپزند و بر زده خانه مرغ خارشده  
 نمایند که که اسهال دارد بجز که غلت اسهال از زرد شفا یابد  
 چون پشه زخمه اول تمام شد این نان پنهان دیگر از عیال قدن و عالمان آمده است  
 و تجربه نموده اند خست اسپها را پنهان که اند و عیال هر یک گفته شده است  
 هر اسپ که نثره بود سب آوان است که عیال بسیار و آب بسیار خورده است  
 و آب او را زرد رفته مهند عدت آوان است که از بزه بسیار کند و شکم او بزرگ  
 شود

عسل که در اسهال آوان و در آغوش

شود و کاه کف آوان است که صد دم شراب کهنه و پنجاه درم سرکه سردخم  
 و ده درم سرکه کبوتر و ده درم آب پاز و پنجاه درم روغن کاه و در هم دیگر آواز نمایند و در حق  
 که در سر اسپ جام باشد چینی اسپ این دارو را بریزند و ده روز علیتی او کم بمانند و اگر  
 پاره کنیم ترک کنند و بپزند بغایت سبک باشد و بعد از چهار روز علیتی باو بمانند  
 اگر شکم اسپ آس کشد بکس جغذ بریزند و قدری روغن کف و قدری مالت خاک کنند  
 و در جسی او بریزند که نافع باشد اگر در چشم اسپ آله پنداخته مله روی گفته است  
 میهم سازد و بر آن نهند و اگر زهره کل حرکت بکوبند و بر زرده خانه مرغ میهم سازند  
 چشم اسپ میبندد که شفا یابد اگر چشم اسپ در گوشه کف دریا بکوبند  
 و در قابله چشم اسپ او فرود کنند و اگر زهره زهره کاسه است چشم اسپ  
 خوش شود اگر بای اسپ را بپزند هر یک بپزند و در سر کف خانه بمانند

۷۱ و پای دورا بپزند و نایک مضمه کشد که شفا یابد اگر کرب در هضم برآید  
 و علیتی نه خورد صدوم روغن زرد و قدری پیاز سفید کباب کند و سردم جوز زرد  
 ای در ادرافتر کشد و به خورد کرب به که شفا یابد - اگر کرب فریب نشود  
 یکسره سوسم اصله لدها چون صومیده یعنی باب صابون بچسبند  
 و آن آب را باب بپزند تا به خورد فریب نشود اگر کرب علیتی را در به خورد  
 و در میان علیتی قدری اسپند بریزند و بپزند تا به خورد تا سرد روزی این چنین کند  
 اگر کرب دهن او گزند سه سوزن دراز مکت دهن اسپند کشد که شفا  
 هر کس که ز پاره های آهن یا آهنی اول آس کشد اول بر زمین استم او را پس  
 پاکه گاسه استات خون بستانند و بعد از آن سیر و سوسم را در هم بپزند و پاره های  
 آب بپزند تا سرد روزی این چنین بپزند که نافع باشد هر کس که اعصابی

از این

۷۲ ادریش شود و موی برین درد در هضم سوراخ نموش صحافی بستانند و در کشند و در سر آن نهند  
 که موی برآید با امر الله فی هر کس که توکلی اوله در علیتی او کدو و روغن شیر بپزند  
 و هم راه هلیتی بخورد او دهند که سیت است هر کس که قند به برآید آنجا در آن کهنند  
 و بر که بشویند که خوب است و هر کس که سکت گاه اول کس را زین تو که  
 به روغن زرد بستانند و بر لاس کشند که نافع است هر کس که سکت  
 و دل او تیرند از زشت گوش او خون بستانند و یا کردیم اوله در آن  
 خوب که هر کس که سکت باشد اندر قلیا و شیردان خوب بپزند باشد چند روز پانی  
 بچند او بپزند و بسیار غلت است که علیتی را بچسبند در شیردان او سکت یا  
 مانده است و یا جو کند امده است و سبزه است و هر کس که سکت او شقی شقی شده و در آن  
 آن و میان آن شقی گرم بپزند به سوزن در آورند و بعد از آن چند آنچه بپزند در آن بپزند تا سکت  
 مرهم شود و در بالای آن بپزند که بغایت سکت باشد هر کس که بچنان نفع اول خورید او را

بعد از آن ترکانه و روزی شب این هر سه درهم به جوش نهند و بر سر اسفند نهند که  
 شود و هر راس که در علقه کسکین گریه باشد و خورده بعد و کسرا و کسک کند غسل به خورده  
 او بدینند و خون از دهنش که خوب شود هر راس که پامای او طبعی بپزند او را است  
 که از کف سم او خون بگریزد و بعد از آن غسل و شب رفا نس را بکنیم بگویند و بیانی است  
 به زیند که نافع است اگر راس قویج اوله قردم لوشن او و بیله یعنی هر راس  
 که قویج پیدا کند این دارو را سه بگریزد و به خورده راس دهند خوب است هر راس که گنگ است  
 در علقه از اولت میگذارد نافع باشد هر راس که سکر یا سنجی قویج به سکر و کرات  
 او را داغ کنند و اگر دم کا و رسو با نیت هم رسو آن دارو را بگویند و در بالای لوز داغ بکنند  
 عیش شود هر راس که چسبده و بر خیزد عدت چرت که چشیم او سپید است  
 باید که آن رکت را بستاند و یا هر لون عدت که تغییر پیدا کند بپزند و اما اگر  
 گرم کنند و بناف اسپ بزنند که نیت شود هر راس که گریز کند مو زدن بگویند و در  
 کشته در آب

۷۴ کنند و بدینند تا به خورده نفع شود اگر راس کت نامور پیدا کند که نیت باشد  
 و اول زیند بر نامور باشد و آخر شب نهند چنانکه گوشت از آن بزند و پوست از آن بکنند  
 و کسک بگویند و در سر آن گوشت که نیت شود هر راس که کلفان نفع خرمه او را  
 و موی از پای راس برود در خون و نیت با هم به جوش نند و گرم با لای راس بزنند که خوب شود  
 هر راس که پای او را بکشد بپزند خرمه او را در موی او برود در خون قویج  
 با نیت به جوش نند و بر به زیند که نیت شود و هر راس که ریش باشد اول با سبزه بزنند  
 و آن سه ما در وقت شب عدت تلخ بگویند و بر نیت که نیت باشد و در آن ریش زیند نافع باشد  
 و اگر رفت و از روی حلیت و کز لقمه در پارچه خزه سکت به جوش نند تا هم چرخ بر سر نهند  
 در پارچه پوست یا پارچه کرباس بپزند و در سر آن ریش بپزند نیت شود و بعد از آن آن را  
 بدارد و دیگر هر سه نند که نیت بسیار نیت است و هر راس که ریش نفع خرمه او را



۷۵ موی بر نیاید و مارکیت را بسوزند و خاکستون را در روغن کنند و بر آن جایند باید که به چوب  
بهرزند نه بدست که بغیرت سبک است و موی بر آورد و اگر باکلت بر دارند و باش کنند  
امکان هست که موی بر آورد اگر آب زرد پنداره شود و اعرج کفچه پرسی  
سم بر آشد بنیت شود اگر آب را با آب پسته او را به زنده چاره کز این بر آید  
و کله کرد که باس بر زده خایه به چسبند خوب شود اما آن موئی که در میان آید  
بر دارند و بعد از آن چنانکه گفته شد کار نمایند و سه روز بگذرانند که بسیار نافع باشد  
اگر به زود چند باره بر زمینند تا خوش شود بعد از آن مریی بگویند و در  
بجوش نند و به زنده که نافع باشد اگر آب سر راه بپزند یک روز است  
که آن روم برده میگویند آن را بر از طلوع خورشید بکنند و هم چون جو را در خود بگویند  
و پست روز به روز بکنند قدر کمیت در علیتی آورند تا به خورد خوبند  
اگر کوز سوز سجا گویند رسته آن را در یک گند در دماغ آب و زده که در چند  
جوشند

چشم کنند اگر آب چربی چشم دارد پست زده کرده آن را بشکند و قدری  
شاب را بشکند و هم چون سه سه بگویند و در وقت حاجت چشم آب او بکشند خوبند  
اگر آب کز شود صبح او آن است که سکر و کوه را بسوزند و آنچه کوه و سکر که سخت در چشم  
بجوش نند مگر تر سبده نشد و بعد از آن در آن بگویند تا مرهم شود و اول آب  
همراه بسوس و سبک بشوند و این دارو را بسوزند که خوب کفچه اگر زنده چوب  
در نیت اولت و در نیت و سبک و در نیت و در نیت و در نیت و در نیت بگویند  
و لب که سخت بچرخند و سه دست بر آن بنهند که بغیرت بگویند اگر آب چشم بپزند  
بزرگان بگویند و آنچه در دانه در سکر که حیا سینه بعد از آن به جوش نند تا نیت بچرخند  
بعد از آن چون مرهم سازند و باش بالیدری پراغی داخل کنند و در آن نیت بپزند  
و به چکت که رات در بالا رفته باشد زان بگویند و در هم دیگر قار شده نیت و این  
آب را به آب کم بشوند و با بون عرق بشوند و این دارو را به بر آن نیت بپزند

دود مطبوخ و سباب و مکت و فلفله سیاه و زریخ این دارو را بگویند و در سیم ماه  
 کل سیاه فرشته نمایند در بعضی از کتب بالهذینت کتبه اما آب را چنان بنهند  
 که خود را حاک کنند اگر زمینها هر دو پای آب خون بکنند آن نیز هم خوب است  
 هر آب که در شیشه او یا در شمع او جزیعه هفت هفتم رسد این یک علت است که کف می کشد  
 و آهوار و لاس کند اودان است که اول سیم ماه پس بدیش سوراخ کنند  
 و قره خونی که آن را قریه است میگویند آن را به جای درش نهانند که در عضای آب  
 هر علت که هست برود اگر بعد از سیم روز آن نهنور باشد بکست لعم بر آن بنهند  
 و یکسب و کوزر بگذارند اگر زخمی که در سوس به جوش نماند و مکت در خندانند بر آن  
 بنهند یا بر روی بنهند اگر در این سیم زخمی بگویند و در زخمش کاکوشند و در سیم ماه  
 بر آن بپزند تا نرم شود بعد از آن به سه جای او شیره بزیند تا سوراخ شود و آب نهد

ارو برود

از برود و آنقدری ارده در سر آن بپزند که بخت نافع است هر آب که آبی ۷۸  
 و اما س کند روغن کفت بر بزیند و از برود پای او خون بکنند و اگر رکت اما س سف  
 و گرم باشد که در سوس و نفس بپزند مرغ در سیم ماه فرشته نمایند در پاره کبکس با لند  
 اول بریند تا شش کنند و آنرا در در آن بر آن بنهند و کف مکت کلم مت اول کلم  
 سیرین میگویند آن را القدر میانه تا هر کتند که سر آب در میان او برود  
 و قدری بنزد در آن کنند و در شش کنند تا بخت نافع الفه آب را در آن کنند و  
 بکبکس بر پشت آب بنهند و کت بگذارند که آن لاس برود اگر در آن  
 سرود لادان و صبر زرد با هم راه بپزد به جوش نماند و گرم باشد که بر آن بنهند  
 اگر داغ شود و از گرمی دارد و خمر نفع آن را شیره بزیند سیم ماه چون شش جوش  
 باشد و از خون ارده پدید فایده مند باشد اگر آب را سبک عمل یعنی

۷۹ حکمت پودا کند اول به ابریشم بزنند یا کله نمویی خفش بزنند تا سفید و جایی او مکت و  
 سیر و نوشادر دروغش آنها در سیم دیگر بگویند سیم چون مر سیم و بر نیش کهنه مالند و بر آن  
 بزنند و درایم به بروغش سیم مالش نمایند اما بقول حکیم هر کوی اگر باد بنام آن را بگویند  
 و در بالای او بنهند زعفران و اگر با همین دواع بکنند میگویند باشد از جوشک شفا  
 ای حکمت علیت که در سینه آب مریض غالباً که گرفت او را آورد میگویند  
 عدلت او آن است که هر قدر در مریض بیشتر مریض  
 ادان است که چهار کردار  
 بقا فند و اول بپندت دانه بپندند و بعد از آن بقا فند و در اندرون او مکت قار  
 جی مریض آن را بردارند و به جایی او مکت بکنند و اگر جایی او بگویند آن مکت  
 بسوزانند و بپزند و کباب و کباب بگذارند بعد از آن مکت بکنند و کلمات و شقی  
 وارد و سقری و مصلح سقری بگویند و در آنجا بریزند و چون مر سیم زرد و کلبان بزنند  
 و مالک

۸۰ و مالک ده گرم مرد است و پانزده گرم سلوکن و پنجاه گرم روغن زیت سیم پودا بزنند  
 و یک چوب اورا کثیر زنده نهند که قوی شود و بگویند نطق سفید و زلفت که مکت  
 داخل کنند و در آن بگویند و گرم کنند و بر نیش کهنه مالند و بر آن بزنند و اگر خون  
 از لبها برود آب جویا در آن سیم بگویند و در آن بکنند و سخت بپزند و اگر کت  
 از آن بریده باشد به این عدلت تلخ آن دواع کنند سینه شفا است و الله فی  
**سطلان** ای حکمت علیت سیم چون پنج مریض در راس پودا مریض عدلت  
 نام آن است که سیم چون ستم مریض و سخت باشد و بخند و اگر سیم ای حکمت  
 در آن فویا در اندرون پایی آب باشد مخاطه است جهت نماید که او را اندر کند  
 که به تاز پودا کهنه است چرا که هر زرد که مریض در این بان مریض و سیم در آنها  
 خوب میکند **عسلج** او آن است که دواع کنند چنانکه بیان دواع بکنند

۸۱ و بعد که نخ از او داغ کنند و اندر زده سفوف را بظفران بکشند تا بهم راه پخته که در آن  
 و سخت بپزند و در روز بپزند و بعد از آن بکشند و چیت نمانند و حضرت در کلمات جوایم  
 سقزی و صفت و عملش بنده و بر آن به برزند خوب بشود **دگر** اگر است سفوفی  
 چقه یعنی سفوف او بد بر آید سب او آن است که ما بر سبکیا بر روزنامه **جمع** او آن است  
 که سرسین پراغن هم راه شراب بچینند در آن حمل که سفوف است **جمع** بنشیند  
 و این دارو را بر آن بنشیند و بعد از آن مایع و شتاب و پوست لا اثرش و صبر  
 سقزی ای دارو را بپزند و در سر که کنند و بر پخته که در آن بنشیند و این دارو  
 در آن کنند و اگر گرم و بر سفوف است نه نه و دیگران بکنند که دفع نموده پزند است  
 بچینه بنشیند و آن سفوف اند که کپ سفوف او در اندرون او است گرم شود و حتما  
 که آن گرم پرون می کشند سفوف است پرون است و بر آن است که چون خیزند بهر کف

در آن

۸۲ در وقت آن سفوف می کشند و آن حمل که گرم است می کشند پاره می شود و آب زرد زرد می کشند **جمع**  
 او آن است که دم است با به بالا بکشد و دست به بالا بدارند و آن چیز که بزرگ است از او جدا باشد بالا  
 بکشد و بپزند و در آن سفوف است و در روز از سفوف او خون می کشند  
 باشد و سفوف کف و است بر آن سفوف تراند و اگر خون نه است به نایع و شتاب و ماز و در آن است  
 و محمد و سر و قوز این دارو را بپزند و پوست که کس سفید چینه و در سفوف بنشیند و در آن  
 قسمت نمانند و بر سفوف است بپزند و یک روز بماند و اگر آب کج به اندرون است بپزند  
 سفوف **دگر** اگر کپ در حیات انداختن خون از سفوف او است **جمع**  
 او آن است که چوب است و چوب بر سر و ماز و برکت سرسین با شراب بپزند  
 و صاف کنند و در آن سفوف بپزند و بپزند تا قوی شود و صبر سقزی در آن سفوف بپزند  
 بر آن بنشیند تا دفع شود **قربا** دیگر اگر در کپ قویا پدید آید بنشیند که در آن سفوف چهار حد قوی  
 را بوم بکشد و آن سفوف در آن سفوف و قویا را بپزند پکنند که از آن سفوف بردارند

و خوب پذیرفت برآشند و برآش کم کنند و در آن ریش بکشند زیرا که بسیار شرف  
 که بر آب پدید آید است که کیر خورده یا بگویم است آن پدید آید آن کیر  
 خرمیکنند و قو بار است میکنند اگر در آن یعنی با درخت برده اولور سه یا ز میگز جای باشد  
 که نشا قند و بگذارند تا خشک کند باید که در غن حرس بر سر قو بزنند که اولو با مرآت قو  
 بکشد و برآورد و اگر بدید یا در خشک کند و بکت ندارد و کشت آب نرم مرش و در خشک جای  
 دیگر بر زمین اوقت که پدید آید بشا قند در اینه آنرا بگردانند و بر جای آن کشت  
 و زرده تخم مرغ بکشند و آن را بپزند و یکدیگر را کش کنند که خوش است **کلف**  
 این یک عیبت که در خشک جای آب یا در پست او پدید آید و عیبت او آن است  
 که همچون سه کل میشود عیبت آید مرآید درین باب که چون این آیه به خواند آن کلف  
 همچون بسوس بریزد **صلح** او این است که خرم بر آن بزنند تا موی آن برآورد  
 باز بدبالند و آرد سورخ و آرد بسوس و بخت صاف و زجاج این در سه درسم بکشند  
 و سفر

و سفر کشن از لر و خرس که قار شده کنند تا قوی شود و حقا با این پدید آید  
 و در آنجا که کلف باشد بنهند و اگر زرد سر که در کف رواق است این در سه بکشند  
 و بر غن زرد خارشده نهند و اول بر که سخت او را بشویند و بپس کنند و بعد از آن  
 در آن بر آن بپزند تا سه روز بگذرانند **تاسوره** یک عیبت که هم چون دنبال  
 مرش و بریم هفتاد آب پدید آید و یکدیگر جای و بپزند مسولاج مرش و آب زرد از مرش  
 و زرد خرس مرش **صلح** او آن است که او شقی را در سه که بپس آید و در آن  
 بکشند و گرم کنند چنانکه قور شود و نیم گرم محبس دارو داخل کنند و گرم کنند و پاره بپزند  
 که کف فستله کنند و درین دارو پنجند و در هر جهت ناس بپزند و عیبت روز بگذرانند  
 بعد از آن فستله رو در آورند و در بالای آن زرد تخم مرغ به بپزند و پخته که کف بپزند  
 کنند و در آورند و در آن آن قدر در آن ریش بکشند که کشت بپزند و بعد از آن کف کف و عیبت

۸۵ تخم و موم در روغن زیت این را در سهم دیگر که گشاده اند و اندک بنزد داخل کنند و به جوش نهند و در سه  
ان جوش نهند که نافع باشد **دیگر** اگر جراثیم روی به باقی بماند پخته گشته آنگاه آنگاه  
در سر زخم کم کنند تا با سهم آید و گشاده **دیگر** اگر پزخ شمشیر یا کار دیان سینه  
بدر کسیده باشد یا در شکم آب آلوده باشد اول با زنجبیل جوی خف کند و شکر آب  
در روغن زیت در سهم چوب تنه و گرم بکرم آن روده سو بپزند و اگر موارزده باشد آن  
شستن وضع ریخا هوا می خفت و بعد از آن با نشت که ماضی دراز نازد به جان نهند  
پس شکر آب را بسوزن بوزد و به آب شکر به سجد در ظرف زنجبیل بگذرد و سرخ بگذرانند  
تا آب زردی که باشد بیالاید و در سر زخم محکم در مصلحه با سهم بپزند و بریزند و زرده  
خانیه بران نزنند و ده روز بگذرانند و بعد از آن بکشایند و روغن بالند اگر آن خشم  
دیری باشد آن جراثیم و اگر در مده و خشم گشت بعد بگاری تیز راه آن را  
فراخ کنند و رود را با سهم در اندرون کنند و زرده کپسخت و سیر

مجان

۸۶ بخاق میز و در آن را پخته داشته **فستق** این یک عقیقت که بر پخت به جسد در سهم  
کردی او ترقه و مهره بندد **علیچ** او آنت که ریم آهن بپزند تا سهم چون که گشاده  
و در بزنجی و در دستوی حایق و در نر لواله این را در سفید تخم مرغ قاشق شده اند  
و کبریس آتین و غلیظ مالند و در سهم فستق نهند و به بالای او چیزی عریض سخت بپزند  
چنانکه نه خسته و در یک روز مالند و عقیقت بپزند و آب کم دهند که تا امروز او  
سخت نشود و اگر قطه و خصل بپزند به نیت بهتر است بی نرزه روز سه پخته و بعد از آن  
بکشایند و بپزند بران نزنند **عرقان** دیگر اگر آب را عرقان زده باشد و یا مانده باشد  
عدم است او آن است که آسته عقیق جوز و آب لیمو خورد و میخورد و سه روز  
میزند و نفس تیز می کشد **علیچ** او آن است که اول از مهر جودت او خون بکشند و  
از دو سهم راه شیر طلعه کنند و بر عین سر آب مالند و اگر بر روغن سهیم بپزند

۸۷ دامنش کشند بیکت باشد و بعد از آن بکریاس مادی ماست بکنند و بر لاشه  
 آب بالند خوب باشد **دیگر** اگر آب لاسکت دیوانه کرد و دیوانه شود هفت  
 او آن است که چشمهاش سیخ فرزند و بنای دراز میکند و سر در او نوز و پست  
 او چشم چشم مر شود و علیتی و آب نه خورد و بر روی در آید و خف و خف و خف باشد  
 و وقت باشد که از پا در جسد و در استن دید آنه خوردن از اینجاست و اگر کجا  
 که گزیده باشد معز کردگان ماست کنند و صدف از آن آن مغز در آن کنند  
 و بخورد مرغ دهند اگر جدهای مان خورد و مردست دیوانه گزیده است و اگر نه مرد  
 آن است نه دیوانه است و وقت مرغ که مرغ معز کردگان می خورد و در آنکی از آن  
 سبب باید در است **علیه** او آن است که آن جاییه زخم هم چون خشم  
 حیات چند جانیش از بند و لیکس از نور آن چند جا هم شده شرفه کشند  
 در زخم

۸۸ و خشم را بیک شرفه کشند و بیشتر جهت خون از دل پاک بکنند و سیر و پستان و او غنی  
 اشکی و لکت در شراب کشند و بکنند تا هم چون مرهم شود و در جهت نهند **و دیگر**  
**ماکت** و سبب بکن مرغ مسهل است **ب** رند و شیر کا و در آن کشند  
 و در مرغ آب بریزند و اگر خشم گزیده در پها آب پسته بالا از خشم را بستم  
 آموخت بپزند و اگر تساج باشد بر میان یاب ابریشم بپزند تا که زهر آن به بالا  
 زود زاید که زهر آن در پوست و زود پس مرغ و اگر بیک مرغ یکپاره و فایر دان از  
 در سوزن بپزند اگر مرغ در آب پختند اگر مرغ نمیزد آب پسر این چنین  
 این چنین بپزند **و آب** بکنند تا خوب شود **دیگر** اگر در سوزن سبب دیوانه  
 سیر و مایه حرکتش و سلاب و شوخ زدن است این در روغن کا کشند و هم چون  
 مرهم بر آن نهند و در روغن کا بپزند و مینا بکنند تا چهار روز چنین نهند

۹۹  
 اگر در روز شنبه بخشنه و اگر صحت یافت فسخ المراد است در روز شنبه تحت الکتاب یعنی  
 در روز شنبه بخشنه و اگر صحت یافت فسخ المراد است در روز شنبه تحت الکتاب یعنی

الله الملك الوهاب في يوم الثلاثاء رسم نر صحر الاول ۱۳۳۰

من حجرت النبوة عليه افضل الصلوات واحسن التحية والله اعلم بالصواب

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

**باب در شرح معجزه فرس در روایت جنایان** که در این دعا در کون  
 آپ پادشاه خدا تعالی آن کس از صبح تا شب دعا است زمانه و چشم بدو در آن  
 در امان خود محفوظ و نگاه دارد و این دعا را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کون  
 دلدل بسته بود و از برکت این دعا اگر در دریا میزنم و رسم او تر نشد و اگر ترش میزدند  
 بوی میزدند از برکت این دعا بزرگوار در این شرح این دعا حضرت غفر له **بسم الله**  
 بسم الله الرحمن الرحيم يا الله اسكن الفرس بالدف حلقك من

واجب

در کتب معتبره آمده است که اگر در روز شنبه بخشنه و اگر صحت یافت فسخ المراد است در روز شنبه تحت الکتاب یعنی

۹۰  
 قرايب وفي الجنة اتيك والي الموف بصرفه بالذبح قال من نجا العظام وهي  
 من نيم اعياء الفرس للطرد وفي الفرس المحبون اسكن بقدره الله الملك  
 القدوس بصحتك يا ارحم الراحمين يا غياث من اغياثك يا ابدى  
 سدي يا من سني يا ابري يا احد يا احد يا ارب يا الله يا سوا اخلاص  
 ما سه نوبت بنويد **باب اگر کس** لگت کند چرخ ز را بکوشد و در دماغ کس  
 او فرگشند و رسم در علیق گوشند و باو بنهد تا به خورد که شفایابد **دیگر اگر کس در کوشند**  
 در جو آب بکنند تا سه روز هر روز سه درسم بدنند نیت **بسم الله** دفع سحر  
 بنید و بر هر سه بند بسم الله الرحمن الرحيم ما قطعتم من لينة او تركتها قائمة  
 على اصولها فبئذ ينذ الله ويختار الفاسقين يجعل او حجج محمد سيدك  
 المرسلين **باب بنویسد محبت** **بسم الله الرحمن الرحيم**



٩١ سبحان الذي اسرى بعبيده ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الأقصى الذي باركنا  
 حوله العزيز سبحان الذي سخّر لنا هذا وما كنا له مقرنين وان ينادوا الذين  
 كفروا الذين لقوا ربهم بما نسمعوا لذلك يقولون لمحزونون  
 وما هو الا ذكر للعالمين اللهم احفظ عهد المسكين الفرس مال  
 فلان ابا فلان ومن جنح الآفات والعايات واللياليات والاعمال  
 والمجنون والنجباء والبرص والخبز والجحيم واللحم والطبق والتولنج  
 يحيى كهيص ويحيى طه ويحيى لبي وص وحم عسوق ويحيى  
 انا نتختا لك فتحا منبنا ليغفر لك انت ما تقدم من ذنبك وما تأخر  
 ويقيم نعمته عليك ويغديك صراطا مستقيماً وينصرك الله نصراً  
 عزيزاً ويحيى الامم لعبد وائاتك تسعين اللهم احفظ هذا الفرس

فلان ابا

٩٢ فلان ابا فلان من شتر العين والنظر واللسان ومن الشيف والشمم ولائاً  
 وانحجر والنجح ومن جمع الايامن المختلفة ومن شتر جميع الهداك  
 يحيى حزية خير نيل وميكائيل وانير فيل وعزرايل ورضوان الله  
 وملائكته وحلمة العرش والكرسي والنبين رضوان الله تعالى عليهم

**اجمعيين باب جهة دفع نظر ولسان على الفرس بامقيت يا مجيب**

١٠	٥	٢	٢٣	لحم ق	١١	١١	١١
٢	٤	١	١١	بت	٢٣	٢٣	٢٣
١١	١١	١١	١١	١١	١١	١١	١١
١١	١١	١١	١١	١١	١١	١١	١١

١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ ١٠ ١١ ١٢ ١٣ ١٤ ١٥ ١٦ ١٧ ١٨ ١٩ ٢٠ ٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧ ٢٨ ٢٩ ٣٠ ٣١ ٣٢ ٣٣ ٣٤ ٣٥ ٣٦ ٣٧ ٣٨ ٣٩ ٤٠ ٤١ ٤٢ ٤٣ ٤٤ ٤٥ ٤٦ ٤٧ ٤٨ ٤٩ ٥٠ ٥١ ٥٢ ٥٣ ٥٤ ٥٥ ٥٦ ٥٧ ٥٨ ٥٩ ٦٠ ٦١ ٦٢ ٦٣ ٦٤ ٦٥ ٦٦ ٦٧ ٦٨ ٦٩ ٧٠ ٧١ ٧٢ ٧٣ ٧٤ ٧٥ ٧٦ ٧٧ ٧٨ ٧٩ ٨٠ ٨١ ٨٢ ٨٣ ٨٤ ٨٥ ٨٦ ٨٧ ٨٨ ٨٩ ٩٠ ٩١ ٩٢ ٩٣ ٩٤ ٩٥ ٩٦ ٩٧ ٩٨ ٩٩ ١٠٠

**باب الكاسب كيز تكند**



۹۶

وضع نظریه ویان بدین

۸	۴	۸	۴
۸	۴	۸	۹
۴	۸	۹	۸
۴	۸	۹	۸

حروف ت بنزید و رکوع  
 اسب بنزد و کبیرت جزیت  
 و این حروف است در است  
 حروف است که در قسم مرصوف است

قسم نوزانی و عین قسم نوزانی حروف نوزانی چهارده حروف است نوزانی که در این  
 بدست محفوظ است و این حروف است نوزانی این است اح س ط س ق کع ر ط ن  
 م ی و حرکات طه این است با ست ح ح ذ و ز س ط ع و و

۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴
۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸
۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲
۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶

**باب این تعریف**  
 بنویس و در کتب است  
 هم در عینه و هم زود و  
 هم قوی که در کتب است  
 نشود ازین  
 طسم می ذی

۹۵

این دعا بنویس و در کردن است و کرم است از اسب با کوه و در کوه و این دعا  
 بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الثاني بسم الله الثالث بسم الله الرابع بسم الله الخامس  
 بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شئ في الارض ولا في السماء  
 وهو السميع العليم انصرف على الامداد يا ودود احفظني  
 من دثر جميع المخلاق عليهم اجمعين يا الله يا الله يا الله  
 د م ن م ر ا ل ا ص و م م و م و م و م و م و م

م ن م ن م م ح م و ا ع ن ی **باب انوش خنام بنویس**  
 و بر کوش اسب بنویس که چون الله می او اسب شدت کند و دعا این است  
 ر م د م م و د لا بد بعد ما ساسا سا  
 يا حفيظ يا حفيظ يا حفيظ يا محضوظ

باب این دعا نزد حضرت عاکرم الله وجهه هست که گفت بعد از آن

دلیل بسته بود هر کسی که این میخواند برکتش بسیار بود و در پیش او  
از وی بگذرد و در پای او بر سر تمام نعمت خداوند و در چشم او آب آینه و مانند آنست  
در شب یابد که در روز آینه بعد از آن بر سر او برود و در چشم او  
که حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی است این دعا را در کف دستش  
یا منته و ان این دعا بعد از آن است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
إِنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مَا عَمِلَتْ أَيْدِينَا الْعَامَا فَهَلْهَا مَا كُونُوا وَخَلَقْنَاهَا  
لَهُمْ فَمِنْهَا مَرَكِبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُونُوا وَكُلٌّ مِنْهَا مَنَافِعُ وَ  
شَارِبٌ أَفْلَا يَكُونُوا وَلَقَدْ آوَجْنَا مُوسَى لَانْتِخَافُ

در کف

دُرِّكَ وَلَا تَخْشَى وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **باب این دعا از حضرت**

امیر المؤمنین سلام الله العالی علی ابن ابیطالب علیه السلام  
هر کسی که این دعا بخواند در کف او برکت بسیار است و در روز بزرگ  
در شب در راه جویز بر سر او کند و در دست در زینت او  
و لکن در روز او خود در کف او دعا می کند این است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيَّلِي الْمُوْمِنِيْنَ  
أَبَدًا حَسْبَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ اللَّهُمَّ احْضِرْ هَذِهِ الْفَرَسَ

۹۹ من شتر الخدایین و کلا البلاء **باب تعویذ سر اجناس**

بزیسد و در کردن اسپ بندد که بعبارت بجز است زاین تعویذ

در سدن بک بود کش احمد یک تيم که بود و نضحت که بود که این

سخه بر همه کس ن برهد تا به کار کند داری ن منفریک حاکم ام

لنظرت و این است بحسب وز موم است و الله اعلم

و لا الکن ام ولا حول ۴ ۲ ۹ ۹ ۱ ۹ ۱ ۸ ۹ ۹ ۱ ۸ ۲ ۲

و لا قوة الا بالله العا ۹ ۲ ۹ ۸ ۸ ۲ ۲ ۲ ۲

الغظیم باسم حاصل مقد

التعوید فی س ۴ ۲ ۹ ۹ ۱ ۹ ۱ ۸ ۹ ۹ ۱ ۸ ۲ ۲

یا لاه نارج من نارج م ص

فی ایط یا ذوا جلا ل فلان ابن فلان

باب

**باب تنزیل** اینر آسماء و طلسمات را در رکون پ بندد صبه

نفرت و شح و دفع کل بدد ک کارا و جمله مقصود این رسد است

من کل الافراض و علی کل حال و احفظ من الایات

و العاهات و البلیات بحتی هذه الطلسمات

۴ ۲ ۹ ۹ ۱ ۹ ۱ ۸ ۹ ۹ ۱ ۸ ۲ ۲

۹ ۲ ۹ ۸ ۸ ۲ ۲ ۲ ۲

مقد

۴ ۲ ۹ ۹ ۱ ۹ ۱ ۸ ۹ ۹ ۱ ۸ ۲ ۲

یا لاه نارج من نارج م ص

فی ایط یا ذوا جلا ل فلان ابن فلان

باب



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

والمؤمنين  
الذين آمنوا  
والصالحين  
الذين عملوا  
الصالحات

والذين آمنوا  
والصالحين  
الذين عملوا  
الصالحات  
والذين آمنوا  
والصالحين  
الذين عملوا  
الصالحات

والذين آمنوا  
والصالحين  
الذين عملوا  
الصالحات  
والذين آمنوا  
والصالحين  
الذين عملوا  
الصالحات

والذين آمنوا  
والصالحين  
الذين عملوا  
الصالحات  
والذين آمنوا  
والصالحين  
الذين عملوا  
الصالحات

